

## شخصیت پردازی زنان در رمان دفاع مقدس با تکیه بر چهار رمان (زمستان ۶۲، شب ملخ، سفر به گرای ۲۷۰ درجه و شطرنج با ماشین قیامت)

محمد رضا یوسفی<sup>۱</sup>، طاهره احمدی ورزنده<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه قم

<sup>۲</sup> کارشناسی ارشد، ادبیات فارسی، دانشگاه قم

نویسنده مسئول:

محمد رضا یوسفی



### چکیده

یکی از عناصر مهم در بررسی و تحلیل ادبیات داستانی به طور عام و در رمان‌ها به طور خاص توجه به شخصیت و نقش اجتماعی زنان است. شخصیت‌پردازی و نقش زنان در رمان‌های دفاع مقدس به خصوص در چهار رمان (زمستان ۶۲ اسماعیل فصیح، شب ملخ جواد مجابی، سفر به گرای ۲۷۰ درجه احمد دهقان و شطرنج با ماشین قیامت حبیب احمدزاده) نشان می‌دهد رمان‌هایی که در زمان جنگ نوشته شده‌اند با توجه به شرایط اجتماعی نویسندگان آن و نگاه منفی و بدبینانه نسبت به جنگ، توانسته‌اند از شیوه‌های مرسوم مثل رفتار، گفتگو، قیافه ظاهری، نام، محیط، توصیف و جریان سیال ذهن بهره بگیرند و بین خواننده و شخصیت‌های داستانی ارتباط برقرار کنند. در رمان‌های زمستان ۶۲ و شب ملخ ما با دو گونه متفاوت از زنان آشنا می‌شویم؛ زنان روشنفکر و تحصیل کرده مانند مریم جزایری، لاله، فرنگیس، فرخنده، ناستین و پوپک و سایر زنان پشت جبهه مانند ننه بوشهری، مادر و همسران شهیدان، زنان عادی در جامعه جنگ‌زده که به عنوان ضعیف‌ترین و زبون‌ترین قشر جامعه معرفی می‌شوند. در رمان‌هایی که پس از جنگ نوشته شده‌اند و نویسندگان آن خود به عنوان رزمنده در جبهه حضور داشته‌اند و نگاه مثبت به جنگ دارند حضور زنان کم‌رنگ‌تر است و شاید نتوان همه هفت شیوه از شیوه‌های شخصیت‌پردازی را در آنها نشان داد. هرچند زنان از نظر فیزیکی حضور کم‌رنگی دارند اما از نظر معنوی به عنوان پشتیبان، نقش پررنگی را ایفا می‌کنند. آنها در عین ملموس بودن، تکراری و کلیشه‌ای نیستند؛ این زنان از میان افراد در جامعه با دید واقع‌گرایانه انتخاب شده‌اند.

**کلمات کلیدی:** رمان، دفاع مقدس، شخصیت‌پردازی، زنان، سفر به گرای ۲۷۰ درجه، شب ملخ، زمستان ۶۲، شطرنج با ماشین قیامت.

## ۱- مقدمه

پس از انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای تاریخی کشور ما در دو دهه گذشته به شمار می‌رود که تمام قالب‌ها و انواع ادبی را تحت تأثیر خود قرار داده، تأثیر بنیادی بر آن داشته است تا آنجا که نوعی ژانر به نام ادبیات دفاع مقدس به وجود آورده است. در ادبیات داستانی جنگ به ویژه رمان، با دور شدن از هیجان‌های سال‌های دفاع مقدس و تبدیل شدن آن به یک خاطره جمعی قابل برداشت در همه زمان‌ها، امروزه با بازشناسی موقعیت‌های انسانی ویژه و پرداخت حرفه‌ای و بدون شتاب‌زدگی آنها، می‌توان راهی را برای ورود به ادبیات مسدود معاصر در عرصه‌های جهانی گشود.

«ادبیات دفاع مقدس آینه تمام‌نمایی است برای نشان دادن تجربه‌ها و آرمان‌های ملتی که هشت سال با عظمت، ایمان، عشق، شهادت‌طلبی، رشادت و ولایت، در مقابل شرورترین و جنایتکارترین جنایت‌پیشگان تاریخ و استکبار جهانی ایستادگی کرد. زیرا این افتخارات، حماسه‌ها، مبارزات، سند حقانیت و پاکی ملت‌ها و پلیدی و باطل بودن دشمن، برای آگاهی به نسل‌های آینده است. اما ادبیات دفاع مقدس باید ادبیاتی باشد که متکی بر اندیشه، تخیل، شخصیت‌پردازی درست و به جا، و ارائه قالب‌های زیبا و بدیع با ساختارهای منسجم و هنرمندانه داستانی باشد.» (سلیمانی، ۱۳۷۷: ۱۴۴)

داستان‌نویس سعی می‌کند از طریق کنش، رفتار و گفتار شخصیت‌های داستانی به القای مافی‌الضمیر خود پرداخته خواننده را همراه خویش به عمق داستان بکشاند و با او به قضاوت بنشاند. به همین جهت یکی از عناصر مهمی که همواره در داستان حضور دارد شخصیت است. شخصیت‌ها یا قهرمانان «کسانی هستند که با اعمال یا گفتار خود داستان را به وجود می‌آورند.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۷۵ - ۱۷۴) نویسندگان عرصه داستان‌نویسی برای پرداخت شخصیت از دو راه شخصیت‌پردازی مستقیم و غیرمستقیم استفاده می‌کنند. در حالت نخست نویسنده، قهرمان را به ما معرفی می‌کند. «در معرفی مستقیم شخصیت، نویسنده رک و صریح با شرح یا تجزیه و تحلیل می‌گوید که شخصیت او چه جور آدمی است یا به طور مستقیم از زبان کس دیگری در داستان، شخصیت داستان را معرفی می‌کند.» (سلیمانی، ۱۳۶۸: ۴۸) البته باید متذکر شد که «این شیوه به دلیل کلی‌گویی، تعمیم دادن و تیپ‌سازی، معمولاً در داستان‌نویسی امروز دیگر جایی ندارد اما در قرن هجدهم و نوزدهم بسیار معمول بوده است.» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۲)

در مقابل در حالت دوم (شخصیت‌پردازی غیرمستقیم) صراحت و رک‌گویی وجود ندارد. شخصیت‌ها هر کدام ابعاد وجودی خاصی دارند که پوشیده است. حتی دیگر شخصیت‌های حاضر در داستان هم آنها را نمی‌شناسند. نویسنده هم طوری برخورد می‌کند که گویی آنها را نمی‌شناسد. نویسنده در این روش می‌کوشد صفات و خصوصیات آنها را غیرمستقیم نشان دهد. طبیعتاً در این راه از هر چیز دیگری کمک می‌گیرد. برای شخصیت‌پردازی غیرمستقیم از این عوامل می‌توان یاری جست:

۱- کنش (رفتار)

۲- گفتار

۳- قیافه ظاهری

۴- نام

۵- محیط (همان: ۱۴۲)

به این عوامل می‌توان دو عامل دیگر را افزود که عبارتند از:

۶- توصیف

۷- جریان سیال ذهن (بارونیان، ۱۳۸۷: ۲۸۸)

در شخصیت‌پردازی از طریق رفتار، «رفتار انسان، قسمت اعظم تفکرات، احساسات و اعمال او را شامل می‌شود و قصه‌نویس از طریق رفتار، متفکرانه، عاطفی و یا عینی اشخاص به موقعیت شخصیت‌ها پی می‌برد.» (براهنی، ۱۳۶۸: ۲۸۳)

در شخصیت‌پردازی از طریق گفتار، «گفتگو یکی از ظریف‌ترین و مشهودترین ابزار نویسنده است و صحت گفته‌های وی را درباره اشخاص تأکید می‌کند. اگر نویسنده با استفاده از روایتی توصیفی به خواننده بگوید که شخصیتی از استاد دانشگاه-قهرمان- منتفر است، صرفاً عقیده خود را بیان کرده است اما اگر شخصیت تنفر خود را از طریق گفتگو ابراز کند، واقعیتی قانع‌کننده بیان شده است.» (بیشاب، ۱۳۷۸: ۱۵۹)

یکی دیگر از راه‌های شخصیت‌پردازی در روش غیرمستقیم استفاده از نام است. «هر شخصیتی لاجرم باید نام داشته باشد. نویسنده به راحتی می‌تواند برای القای هدف خود در شخصیت‌پردازی از نام استفاده کند. تنها نویسندگان خیلی مبتدی از این فرصت برای شخصیت‌پردازی استفاده نمی‌کنند. اگر به فهرست داستان‌ها بنگریم، همیشه در نام‌گذاری شخصیت‌ها تعمدی بوده است تا نام در راستای ویژگی‌های فردی باشد، ولی سبک نویسندگان با یکدیگر متفاوت است.» (عبداللهیان، ۱۳۸۰: ۶۲)

محیط داستان عبارت از شرایط و اوضاع خاصی است که داستان در آن واقع می‌شود. به سخن دیگر محیط داستان عبارت است از زمان و مکان و چگونگی موقعیت اشخاص در داستان. (یونسی، ۱۳۶۹: ۳۳۶)

توصیف ظاهر یکی دیگر از ابعاد شخصیت‌پردازی است که اهمیت آن از قدیم‌الایام مورد توجه بوده است. یعنی به مشخصات و ویژگی‌های ظاهری فرد در راستای داستان توجه شده است. «ظاهر» پیش‌تر از «گفتار» به عنوان یک وسیله نشان دادن انسان‌ها شناخته شده. می‌توان گفت چون توصیف ظاهری یکی از روش‌های مستقیم شخصیت‌پردازی است و رمان در مسیر خود همیشه به سوی روش‌های غیرمستقیم رفته است، بنابراین از اهمیت توصیف ظاهر رفته رفته کاسته شده تا شکل جدید خود را یافته است چنان که حتی داستان‌هایی را می‌توان یافت که هیچ اثری از توصیف ظاهر در آنها نیست. (عبداللهیان: ۷۰)

یکی دیگر از انواع شخصیت‌پردازی، توصیف است. توصیف نوعی از بیان است و با تأثیری که دنیا بر حواس ما می‌گذارد مرتبط است. توصیف کیفیت اشیا، اشخاص، اوضاع و احوال و اعمال و رفتار را ارائه می‌دهد. هدف از توصیف القای تصویر و تجسم موضوع است به گونه‌ای که در وهله اول به چشم ناظر می‌آید. توصیف اغلب شکل مستقل و مجزایی از خود ندارد و غالباً به عنوان بندی یا پاره‌ای در داستان می‌آید. (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۷۲)

در شیوه جریان سیال ذهن، نویسنده ادراکات و افکار شخصیت‌های داستان خود را همچون مروریدی به ظاهر هیچ دلیل و غرض و هدف خاصی، با بی‌نظمی در کنار هم قرار می‌دهد و ارائه می‌کند. در نتیجه افکار و احساسات بی‌توجه به تطابق منطقی آنها ظاهر می‌شوند و اختلاف میان خواب و بیداری از میان برداشته می‌شود و قواعد دستور زبان در هم می‌ریزد. (داد، ۱۳۷۸: ۱۴۹)

## ۲- شخصیت‌پردازی زنان

یکی از عناصر مهم در ادبیات داستانی دفاع مقدس شخصیت‌هایی است که زنان در آنان ایفای نقش می‌کنند. زن به عنوان یکی از محورهای مهم زندگی اجتماعی در تمامی شؤون یک کشور حتی جنگ جایگاه ویژه‌ای دارد. جنگ‌ها و حوادث مهم اجتماعی زمانی که در آینه ادبیات یک کشور متجلی می‌شوند ماندگار شده برای نسل‌های بعد قابل بازخوانی می‌شوند. نقش زنان را در دفاع مقدس در رمان‌های شاخص و مشهور آن بهتر می‌توان دید. در ادامه شخصیت‌های زنان به ترتیب در چهار رمان زمستان ۶۲، شب ملخ، سفر به گرای ۲۷۰ درجه و شطرنج با ماشین قیامت بر اساس عنصر شخصیت‌پردازی مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

### ۱-۲ زمستان ۶۲

رمان زمستان ۶۲ را باید اوج فعالیت‌های فرهنگی-سیاسی اسماعیل فصیح دانست. این رمان که در سال ۱۳۶۳ منتشر شده، ماجراهایی را که طی زمستان سال ۶۲ در خوزستان و در ارتباطی که بین جلال آریان و منصور فرجام رخ داده، روایت می‌کند. زمستان ۶۲ در عین حال از نمادین‌ترین داستان‌های فصیح است، به طوری که بدون توجه به نمادهای داستان، شاهد روایت ساده واقع‌گرایانه از یک زندگی هستیم. شیوه بیان آن اگرچه به شکل «دفتر خاطرات» نیست اما عملاً چیزی جز این هم نیست. مدت زمانی را که این قصه در برمی‌گیرد حدود چهار ماه و صحنه وقوع حوادث آن عمدتاً اهواز است.

شخصیت‌های زن در رمان زمستان ۶۲ عبارتند از:

- ۱- مریم جزایری: زن چهل سال از یک پدر ایرانی و مادر انگلیسی که همسرش یک مهندس مکانیک است.
  - ۲- لاله: نامزد فرهاد، دختر یک کارخانه‌دار بسیار ثروتمند و مشهور خوزستان
  - ۳- مادر لاله (افسر جهانشاهی): زنی آرام و خونسرد اما افسرده و نگران به علت بیماری (سرطان لنفاوی)
  - ۴- ننه بوشهری: زنی که یکی از پسرانش شهید و یکی دیگر از فرزندانش اسیر شده است. کسی که از طریق رفتار و کنش‌هایش به خواننده معرفی می‌شود.
  - ۵- مادر منصور فرجام: زنی که وقتی برای ملاقات پسرش به بیمارستان آمد دیدن فرزند را به نمازش ترجیح داد.
  - ۶- همسر بیژن جزایری: زنی آزاد و بی‌بندوبار
  - ۷- فرخنده: همسر دکتر یا ناصر (از دوستان راوی، جلال آریان)
  - ۸- فرنگیس: خواهر جلال آریان (خواهر راوی) که راوی بیشتر از طریق تلفن با او در تماس است.
- (رک: رجبی و عامری، سایت گسترش شورای زبان و ادبیات فارسی)

**۲-۲ شب ملخ**

شب ملخ رمانی است در پانزده بخش که ماجراهای آن در روزگار جنگ زده در پایتخت می‌گذرد. رمان از زاویه دید دانای کل و توسط خود نویسنده بیان می‌شود اما روایت آن زیر سیطره تخیل است و به آسانی شهر را از یک پایتخت جنگ زده بالاتر می‌برد و جهان گسیخته امروز را نشان می‌دهد.

شخصیت‌های زن در رمان شب ملخ عبارتند از:

۱- ناستین (همسر نویسنده): که در بین اپیزودها از طریق گفتگویی که بین او و نویسنده صورت می‌گیرد به خواننده معرفی می‌شود.

۲- پوپک (دختر نویسنده): از طریق بحث و گفتگویی که با راوی (خود نویسنده) صورت می‌گیرد عقاید و افکارش به خواننده منتقل می‌شود.

۳- مادران و همسران رزمندگان: که نویسنده بدون اشاره به نام آنها بیشتر سعی در بیان افکار و عقایدشان دارد. از ویژگی‌های رمان شب ملخ استفاده از زبان نمادین، استعارات، کنایات و در برخی جاها استفاده از تعریض، توسط زنها و دخترها در سایر اپیزودها است و مولف سعی می‌کند مشکلات جامعه را از زبان آنها بیان کند. بعضی معتقدند اگر بتوان شب ملخ را رمان نامید، از جهات مختلفی با رمان‌های دیگر متفاوت است و تفاوت آن را در نوع شخصیت‌پردازی، تغییرهای زاویه دید، بیان نامناسب حوادث و حضور گاه و بیگاه راوی می‌دانند. (رک: حصارکی، سایت فرهیختگان)

**۲-۳ سفر به گرای ۲۷۰ درجه**

این رمان شرح جزء به جزء رویدادها، حوادث و وقایع با ارجاع به واقعیت تاریخی جنگ هشت ساله است، تشریح رویدادهایی است که برای خود راوی اتفاق افتاده است اما این حوادث و رویدادها در یک وسعت مکانی گسترش می‌یابند به طوری که باید گفت رمان سفر به گرای ۲۷۰ درجه رمان رئالیستی درباره یک رویداد تاریخی است.

شخصیت‌های زن در رمان سفر به گرای ۲۷۰ درجه:

۱- مادر ناصر (قهرمان داستان): از طریق کنش‌ها و رفتارش در سیر داستان به عنوان مادر نگران اما راضی از رفتن پسرش به جبهه به خواننده معرفی می‌شود.

۲- مادر دوست ناصر: او نیز به عنوان مادری که نگران حال فرزندش در جبهه است، معرفی می‌شود.

۳- رویا: خواهر ناصر، کسی که ناصر در جبهه با مرور خاطراتش با او آرامش می‌یابد. (رک: گودرزی، ۱۳۷۸)

**۲-۴ شطرنج با ماشین قیامت**

«شطرنج با ماشین قیامت» روایتی از حماسه دفاع مقدس مردم ایران است. رمانی که بخشی از رخدادها و احوالات مردم خطه جنوب را در روزگار آتش و باروت یعنی تهاجم عراق به خاک ایران به تصویر می‌کشد. رمان چه به لحاظ زبان نوشتاری، چه زاویه دید نگرش به جنگ و چه مضمون، یک ساختار شکنی، با حفظ آداب و اسلوب روایت کلاسیک محسوب می‌شود. به لحاظ نگارش ساده و سلیس است، اما به ابتدال زبانی گرفتار نشده همچنان نکاتی جدید از جنگ را بازگو می‌کند.

شخصیت‌های زن در رمان شطرنج با ماشین قیامت عبارتند از:

۱- گیتی: از شخصیت‌های اصلی که زنی روسپی است و با دخترش مهتاب در محله بدنام آبادان زندگی می‌کند.

۲- مهتاب: دختر گیتی که به همراه مادرش در این منطقه ساکن است.

۳- مادر جواد: جواد، دوست قهرمان داستان است که مادرش برای آگاهی از حال فرزندش خود را به منطقه جنگی رسانده

است. (رک: نصیری، ۱۳۸۵)

## ۳- شیوه‌های شخصیت‌پردازی زنان در چهار رمان

## ۳-۱ کنش (رفتار)

معرفی رفتار اشخاص از شیوه‌های پرداخت و شناخت شخصیت‌های داستان است که معمولاً هر کدام از نویسندگان آثار ذیل، با دقت و تیزبینی خاصی آن را به کار می‌برند و به توصیف حالات روحی و روانی افراد می‌پردازند. رفتار اشخاص داستان بیانگر ماهیت و شخصیت وجودی آنهاست و با بروز حالاتی چون خشم، کینه و نفرت، دوستی، شادی و آرزو بیان می‌شود. از این طریق می‌توان به شخصیت مثبت یا منفی اشخاص پی برد.

## ۳-۱-۱ زمستان ۶۲

اسماعیل فصیح در رمان زمستان ۶۲ در ذکر رفتارهای شخصیت‌های زن مهارت و دقت خود را نشان می‌دهد. شخصیت‌های زن در داستانش دچار تغییر و تحول نمی‌شوند و برای اصلاح خود هم اقدام نمی‌کنند ولی در بیان رفتار افراد داستانش تلاش می‌کند تا نحوه برخورد آنان با سایر شخصیت‌ها، مشکلات و سلاقی آنان را نشان دهد.

مریم جزایری زن چهل ساله‌ای از یک پدر ایرانی و مادر انگلیسی و همسر یک مهندس مکانیک که مسئول حزب رستاخیز اهواز در رژیم سابق بوده است. او از جانب خانواده، پدری اصیل و ریشه‌دار و با هویت از همان جوانی مورد علاقه یکی از خویشاوندان بوده است. این مرد که اسمش ابوغالب است با نفوذ در کمیته، اقدام به اعدام شوهر مریم می‌کند. مریم پس از اعدام شوهرش، ممنوع الخروج شده و به همین دلیل سال‌هاست در حسرت دیدار پسر بزرگش به سر می‌برد و با آنکه دلش می‌خواهد در کارش بماند اما در معرض خطر پاکسازی و اخراج از کارش قرار دارد. در پایان رمان، جلال (راوی داستان) با مریم ازدواج می‌کند تا او قادر به خروج از کشور شود. در مسیر حوادث مریم جزایری به ادعای راوی دارای اعتقادات قلبی و سابق مذهبی- در حد قابل قبول در زمان قبل از انقلاب است. به طوری که در مهمانی که در خانه او برگزار شده برای خوش‌آمدگویی به مهمانان حاضر به دست دادن با آنها نیست و شخصیت‌های مرد در داستان خود متوجه این نوع رفتار او می‌شوند:

«به زودی مریم شایان و دختر کوچکش آذر برای خوش‌آمد گفتن می‌آیند جلو. دکتر یارناصر موهای آذر کوچولو را می‌بوسد و تولدش را به او تبریک می‌گوید، همین، با مریم شایان دست نمی‌دهد چون انگار هرگز چنین رسمی نبوده. بعد دکتر، من و منصور فرجام را معرفی می‌کند، که ما هم دست نمی‌دهیم، چون یک نگاه به طور مطلق اعلام می‌کند که تماس با دست این زن مختص محارم است، یا هر کسی که خودش بخواهد.» (فصیح، ۱۳۶۲: ۷۸)

نویسنده رفتار مریم جزایری را به گونه‌ای توصیف می‌کند که حاکی از ترس و وحشت او از اوضاع و احوال زمان است. معتقد است به علت اعدام همسرش بسیار محتاطانه عمل می‌کند. در مهمانی‌هایی که به آن اشاره می‌کند مریم یا در بحث‌هایی که در مورد رژیم سابق می‌شود ساکت است (آن را نفی نمی‌کند) یا حداقل آن را صریحاً تأیید نمی‌کند. در مورد رژیم جمهوری اسلامی یا کلاً ساکت است یا حداقل از ریشه آن را تکذیب نمی‌کند. چنانکه در فضایی که همه شخصیت‌های داستان در مورد اوضاع و احوال جامعه صحبت می‌کنند دغدغه او را چنین بیان می‌کند:

«مریم جزایری امشب سرپرستی کلی آشپزخانه و غذا و سرویس را زیر نظر دارد و برای آوردن سالاد و نان بیشتر می‌رود و می‌آید. هر وقت می‌آید و می‌نشیند تماس و بوی شامپویش مطبوع است...» (همان: ۱۳۱) وی به عنوان شخصیت اصلی زن در رمان و به عنوان نمونه یک زن روشنفکر در این رمان دیدگاه مثبتی به جنگ ندارد و اعتراض خود را گاهی این گونه بیان می‌کند: «تا این جنگ تموم شه، میلیون‌ها نفر توی بیابون‌ها و باتلاق‌ها و شهرها کشته و لت و پار میشن. اما میلیون‌ها هم زنده می‌مونن و عشق می‌کنن که اگر این طور نبود که حالا دنیا میلیاردها جمعیت نداشت.» (همان: ۳۸۵)

سایر شخصیت‌ها در این داستان کنش و رفتار خاص خود را دارند. ننه بوشهری به عنوان یک مادر شهید و اسیر و یا مادر منصور فرجام هیچ کدام از این اوضاع راضی نیستند و نگاه خوش‌بینانه به جنگ ندارند. ننه بوشهری، خدمتکار مریم جزایری به عنوان مادر شهیدی که زنی ساده، بی‌سواد و از قشر ضعیف و پایین جامعه است به خواننده معرفی می‌شود: «ننه بوشهری که عین مرده متحرک چای آورده، باز صفحه روحش را می‌گذارد: الهی جز جیگر بزبن، الهی حناق یک ساعته بگیرن، الهی رو تخته مرده- شورخونه بیفتن... که خونه مردم را خراب می‌کنن و بچه‌های مردمو نیمسوز میکنن و زندگی‌های مردمو به خاک و خون میکشن...» (همان: ۱۲۹)

همچنین مادر منصور فرجام که راضی نیست فرزندش در میان این جنگ به ایران آمده زیرا هر لحظه امکان دارد خودش را به کشتن بدهد: «باور کردنی نیست بلند شد ول کرده اومده اینجا... (منصور) وسط جنگ ممکنه خودشو به کشتن بده.» (همان: ۲۴۹)

لاله یکی دیگر از شخصیت‌های زمستان ۶۲ است. دختر یکی از کارخانه‌داران بسیار ثروتمند و مشهور خوزستان که در حال حاضر با مادرش زندگی می‌کند که مبتلا به سرطان لنفای است. لاله نامزد پسر خاله‌اش، فرشاد است. او از جنگ متنفر است و دلشوره سربازی نامزدش فرشاد را دارد. بیشتر نگران است و همیشه اوضاع و احوال جامعه را از طریق رادیویی که دارد دنبال می‌کند: «از طرف صندلی لاله صدای یاهوهای تبلیغات چی‌های صدام می‌آید و نابودی ایران و شهرهای ایران...» (همان: ۳۳۴)

نویسنده گاهی به طور غیرمستقیم و نمایشی به درون شخصیت‌ها نفوذ کرده و کنش‌ها و نگرانی‌های آنها را این گونه بیان می‌کند: «من لاله جهانشاهی را نگاه می‌کنم که هنوز تنها روی مبل نشسته، پاهایش را روی هم انداخته و عصبی تکان تکان می‌دهد. یک حلقه از زلفاش را مرتب وسط انگشت‌هایش می‌چرخاند و منصور فرجام را نگاه می‌کند.» (همان: ۱۳۱)

در صحنه‌ای دیگر که عکس‌العمل مادر لاله (افسر جهانشاهی) را در مواجهه با اوضاع و احوال جامعه جنگ زده این گونه بیان می‌کند: «مادر لاله افسر خانم هنوز همان گوشه جلوی تلویزیون نشسته مشغول بافتنی است، تلویزیون در یکی از برنامه‌های آخر شبش یکی از صحنه‌های جنگ را نشان می‌دهد، یک گروه بسیجی جانباز با لباس‌های خاکی و خلی. افسرخانم هنوز چادرش سرش است حالت صورت و سکوت غمزده‌اش مرا یاد فرنگیس (خواهر راوی) می‌اندازد.» (همان: ۹۶)

در مورد لاله این نکته قابل توجه است که می‌توان او را به عنوان شخصیتی کم تحمل و دارای ایمان و اعتقادی سست در نظر گرفت زیرا در قسمتی از داستان بر اساس فشارهای روحی و روانی که با آن مواجه گشته دست به خودکشی می‌زند: «لاله جهانشاهی با خوردن ۴۵ قرص اکسازپام خودکشی کرده یا اقدام به خودکشی کرده، یا حضرت جرجیس!» (همان: ۳۲۸)

فصیح در بیان جزئیات رفتار و کنش شخصیت‌های زن دقت بسیاری داشته است. او حتی کاملاً کنش‌ها و عکس‌العمل همسر بیژن جزایری که حضور پررنگی در داستان ندارد، هنگامی که در مهمانی که در خانه مریم جزایری برگزار شده، زیر نظر دارد. وی شخصیتی بی‌اعتنا به اوضاع و احوال جامعه و بیشتر سرگرم افکار و عقاید خودش و کاملاً بی‌حوصله و بی‌قید و بند از حجاب، برای خواننده به تصویر کشیده می‌شود: «زن مو رنگ کرده و بزک کرده بیژن جزایری تنها خانمی از عالم نسوان حاضر است که امشب بدون روسری و سر برهنه نشسته و مدام یا چشمش دنبال این و آن است یا سر بچه‌هایش داد می‌زند.» (همان: ۸۰)

### ۳-۱-۲ شب ملخ

زنان از نظر رفتار و کنش در این رمان به دو دسته تقسیم می‌شوند. مجابی به علت نگاه منفی خود به جنگ سعی کرده هنگامی که از خانواده سه نفری خود صحبت کند به خصوص شخصیت اصلی ناستین (همسرش) و پوپک (دخترش) به عنوان زنان متفکر در رمان که از طریق رفتار و افکار و عقایدشان از سایر شخصیت‌های زن در داستان متمایز می‌شوند به خواننده معرفی شوند. همسر و دختر نویسنده بی‌اعتنا و بی‌تفاوت به اوضاع و احوال جامعه هستند و نویسنده برای آنکه تمایز آنها را به خواننده نشان دهد در چندین مورد به آن اشاره می‌کند: «زنم به کراوات مشکینم اشاره کرد، همیشه فکر مرا می‌خواند. یک مرحله جلوتر از من بود. حتی توی سالن سینما آزادی، که ناستین و من و حسین (پسر نویسنده) در آن سرگرم دیدن فیلم بودیم. خانواده سه نفری -که‌هنر چهارمیه‌مدرشهریدیدگرداشتند- در پایتخت‌مانده‌بودند. در این وانفسا الحق دل و دماغی داشتند که روز برنامه جشنواره "فیلم‌های مستند" را دنبال می‌کردند.» (مجابی، ۱۳۶۹: ۸)

یا در اپیزود کنسرت اشباح: «خیابان خارگ لرزید، تالار از خواب بیدار شد. ما در تالار رودکی بودیم، پوپک هم با ما بود و از شهر مقدس آمده... بمب‌ها ما را به هم رسانیده بود.» (همان: ۶۷) نویسنده از آنجا که خود اعتقادی به مفهوم شهید و شهادت ندارد در بیان باورها و اعتقادات خود، همسرش ناستین را با خود همراه می‌کند؛ افرادی که بر اثر بمباران دشمن کشته می‌شوند از نظر او و همسرش مرده محسوب می‌شوند: «ناستین گفت: باورکردنی نیست، باور نمی‌کنم، عمو مجید مرده باشد.» (همان: ۱۱۶)

دسته دوم زنانی هستند که در این پانزده اپیزود در مسیر حوادث داستان در حاشیه قرار دارند اما گاهی نویسنده برای بیان مشکلات و اعتراض و نگرانی از اوضاع و احوال جامعه از آنها بهره می‌گیرد. شخصیت‌های زن در رمان، مادران و همسران رزمندگانی هستند که در بمباران شهر در نگرانی به سر می‌برند و از وضع موجود ناراضی هستند و هرکدام افکار و کنش خاص خود را دارند. مثلاً در اپیزود «شاطر خدنگ» پیرزنی به تصویر کشیده می‌شود که مادر رزمنده‌ای است که نگران برگشتن پسرش از جبهه است. مادری که در فکر و خیال پسر به سر می‌برد و در خواب می‌بیند که او به اسارت گرفته شده است و در پایان اپیزود استخوان‌ها و حسد پسرش را برایش می‌آورند. یا در اپیزود «آسیای ترس» رفتار و عکس‌العمل پیرزن شمالی که مادر شهید است این گونه تبیین می‌شود که کاملاً ساده و بی‌آلایش است. مادری که وقتی خبر عوض شدن جنازه پسرش را به او می‌دهند به جای اینکه خود پسر برای او مهم باشد، این گونه برخورد می‌کند: «بابا چرا نمی‌خواهید بفهمید. ما اینجا تشییع جنازه کرده‌ایم. قبر خریدیم. خرج داده ایم سه، پنج، هفت، چهل. حالا بیاییم بگوییم همه اینها کشتک بوده، مگر مردم را مسخره کرده‌ایم.» (همان: ۲۳۳)

نکته قابل توجه دیگر این است که مجایی سعی کرده است برای بیان مشکلات مردم و اعتراض به وضع موجود بیشتر از طریق کنش‌ها و برخوردهای زنان عادی که در جامعه زندگی روزمره و هر روزه خود را دنبال می‌کنند، استفاده کند. مثلاً در اپیزود «بازی پنهان» مردی که برای گرفتن عدس ناپدید می‌شود و مجایی از زبان این مرد با زبانی کنایه‌وار سعی کرده مفهوم مورد نظرش را بیان کند: «روز بعد زن خبر می‌دهد که یکی از آشنایان تلفنی خبر داده که او را دیده است که در صف گوشت بازنشستگان، نفر چهارصد و پنجم بوده و کتاب "جهانی بین بیم و امید" را می‌خوانده است.» (همان: ۸۷)

گاهی رفتار زنان با زبانی که هیچ این زمانی نیست، ناشناخته، گیج و منگ، غیر عادی، پر ابهام و سرشار از استعاره است و وحشت و دلهره، اضطراب و دلشوره و کابوس‌ها و افکار و عقاید مختلف شخصیت‌ها، صحنه‌های غیرطبیعی از آن می‌سازند: «هن از این بالا دیدم که آن زن، گردن بریده ای را زیر لباس‌هایش قایم کرده بود و می‌دوید. با موج بمب دانه‌های مروارید و یاقوت گردنبندش رفته بود توی گوشت تنش. زن گردن را می‌برد که با خیال راحت توی آشپزخانه دانه دانه آن را با کارد درآورد.» (همان: ۱۴۶ و ۱۴۷)

می‌توان گفت نوع خاص شخصیت‌پردازی در این رمان، بیان متفاوت حوادث داستان، حضور گاه و بیگاه راوی و تغییر شکل و زاویه دید، از جمله تفاوت‌های اساسی شب ملخ با سایر رمان‌هایی است که بررسی می‌کنیم.

### ۳-۱-۳ سفر به گرای ۲۷۰ درجه

احمد دهقان در سفر به گرای ۲۷۰ درجه رفتار و کنش مادران رزمندگانی را به تصویر می‌کشد که علیرغم حضور کم‌رنگ خود در رمان، نقش پررنگی را ایفا می‌کنند. مادر قهرمان (راوی) نماینده مادران رزمنده‌ای است که با آرامش در ظاهر و نگرانی در درون، فضای خانه را آماده رفتن فرزندش به جبهه می‌کند: «مادر می‌خواهد آشتی ناگفته‌ای را در خانه برقرار کند. حتی اگر این آشتی تنها در کنار هم نشستن باشد؛ به سر یک سفره و زانو به زانو هم.» (دهقان، ۱۳۸۸: ۱۸)

یا هنگامی که با دست‌های خود پسر جوانش را عازم جبهه جنگ با دشمن می‌کند: «مادر یک جا بند نمی‌شود. به هر سو می‌رود. آینه، قرآن، کاسه، برنج، لیوان پر آب و شاخه‌ای تک برگ سبز را که از گلدان کنده، تو سینی می‌چیند. برمی‌خیزم، مادر اشک می‌ریزد. جلو در اتاق سینی را بالا می‌گیرد، سر خم می‌کند و می‌گذرد...» (همان: ۲۸) این صحنه علاوه بر کنش مادر قهرمان در هنگام بدرقه او به باور و آداب و رسومی که مادران در هنگام جنگ هم به آن اعتقاد و باور داشتند نیز اشاره کرده است. واکنش مادر راوی در هنگام برگشتن قهرمان از جبهه نیز قابل توجه است: «دستم را می‌برم رو زنگ. می‌ترسم فشار دهم. دلهره دارم. اراده می‌کنم و زنگ می‌زنم. صدای در اتاق می‌آید که تند باز می‌شود و یکی مثل باد می‌آید طرف در. مادر است. حتی چادرش زیر بغلش است. می‌ایستد و با دهان باز نگاهم می‌کند. می‌روم تو که یکپهو در آغوشم می‌گیرد و غرقه بوسه‌ام می‌کند.» (همان: ۲۲۱)

### ۳-۱-۴ شطرنج با ماشین قیامت

در این رمان جزئیات شهر خرمشهر خصوصاً، و جزئیات جنگ هشت ساله عموماً در حدی معتدل به تصویر کشیده شده است. این داستان از شیوه روایی واحد و از زبان کاراکتر اصلی روایت می‌شود پس به شخصیت‌های تمام داستان به قدر کافی پرداخته شده است و از آنجا که پیرنگ، عنصر اصلی به شمار می‌رود، شاهد کنش‌های متعددی به خصوص از طرف شخصیت اصلی زن یعنی گیتی هستیم که همراه دخترش مهتاب در خرابه‌های محله‌ای بدنام زندگی می‌کند. پرویز به گیتی می‌گوید برای چند روز آتی موسی به جای او برایشان غذا خواهد آورد. وقتی موسی، گیتی را «خانم» خطاب می‌کند گیتی لیچار بارش می‌کند. او از واکنش گیتی جا می‌خورد و بنا به ویژگی سنی‌اش از واکنش ظاهراً نامعقول او سردر نمی‌آورد: «لنگه در چوبی کمی باز شد و شبخی از زن، با روسری سیاه و چماق بزرگی در دست نمایان شد. نگاهم کرد و چماق را پشت لنگه بسته در، پنهان نگه داشت. دستش را دراز کرد و بی هیچ حرفی نان و کباب‌ها را گرفت. من حاج و واج مانده بودم. شاید از تعلل تعجب کرد. - خب؟ - هیچ! چیز دیگه‌ای لازم نداید؟ خانم؟ زن ناگهان منفجر شد. با چشم‌های گرد شده، در حالی که همراه با نان و کباب، دست‌هایش را هم به کمر زد، با تمام قدرتی که ممکن بود یک زن داشته باشد؛ فریاد زد: خانم مادرته! عمته! مادر قحبه! و شترق در را به هم کوبید. چند لحظه طول کشید تا موج این انفجار رهایم کند. بعد سوار ماشین شدم.» (احمدزاده، ۱۳۸۸: ۷۰)

این گونه رفتار و کنش‌ها و به کار بردن الفاظ و اصطلاحات نادرست گیتی در برابر راوی باعث می‌شود او بلافاصله در مورد او چنین قضاوت کند: «اون از صبح که روسریش را درآورد و این از حالا که جواب ادب منو با فحش میده. شعور نداشت حتی سراع پرویز را بگیره.» (همان: ۷۱)

این گونه رفتار و حرکات زشت، بددهانی و بدگمانی گیتی را نسبت به سایر شخصیت‌ها در صفحات ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۰۴، ۲۰۵ و ۲۹۹ هم می‌توان مشاهده کرد. اما گاهی می‌توان حس مادرانه و مهربانی را در وجود گیتی یافت. هنگامی که: «دختر را نوازش و با دست اشک‌هایش را پاک می‌کرد.» (همان: ۲۰۳) و در قسمتی از داستان استیصال و درماندگی این شخصیت را از اوضاع موجود

چنین بیان می‌کند: «رو به آسمان جیغ کشید: خدا! چرا منو نمی‌کشی؛ از این زندگی راحت بشم؟ چرا این قدر زجر میدی؟ تا کی بسوزم و بسازم... از دست شما نامردها کجا فرار کنم؟ کجا برم خدا؟ مگه نگفتمت می‌رم یک جایی که کثافتی به اسم مرد نباشه؟ خدایا! خودت خوب می‌دونی اگه این دختر نبود تا حالا خودمو خلاص کرده بودم. چقدر باید سرکوفت بشنوم؟» (همان: ۲۶۵)

راوی کم‌کم نور کم‌سویی از انسانیت را در چهره گیتی می‌بیند و به همین دلیل در قسمت پایانی رمان می‌بینیم راوی به جای کلمه خانم، گیتی را مادر صدا می‌کند: «گیتی خطاب به راوی) یه سوال داشتم. چه سوالی؟ خجالت می‌کشم بگم! سر به زیر گفت: اون بالا... چرا بهم گفتمی مادر؟ مکث کردم. چرا این حرف را زده بودم؟ چرا!- به خاطر اینکه... دلم برای مادرم تنگ شه بود. همین! - خیلی ممنون خدا از پسری کمت نکنه.» (همان: ۳۰۹)

در سیر حوادث داستان از شخصیت زنی دیگر که مادر جواد (یکی از دوستان راوی که در منطقه شهید شده است) به طور غیرمستقیم صبر و استواری و خشنودی و رضایت‌مندی این مادر شهید در پیشگاه خداوند متعال با وجود سختی‌ها و رنج‌هایی که در شهر جنگ‌زده با آن مواجه گشته است، پیش دوستان پسرش حاضر و با آنها احساس آرامش می‌کند: «در را باز کرد. زنی از پشت در چادر گلدار به سجده رفته بود. که بود؟ کیف زنانه مادر جواد! خودش بود. او همیشه می‌خندید. تک فرزند این پیرزن و پیرمرد، بعد از آن همه دعا و نذر و نیاز، و هفت سال کوتاه نکردن موهایش، تا بزرگ شود و عصای دست... با خجالت همیشگی روی زانوهای خمیده جلو رفت. سرم را میان دو دست گرفت و بوسید. دلم می‌خواست به نشانه احترام، دو دستش را بوسم ولی مثل همیشه شرم مانع بود.» (همان: ۱۶۱-۱۶۳)

نکته‌ای که درباره شخصیت اصلی، گیتی و حتی سایر شخصیت‌های زن در این رمان در استفاده از شخصیت‌پردازی از طریق رفتار قابل بررسی است، گنگ و مبهم بودن این شخصیت‌هاست یعنی خواننده در قضاوت درباره آنها بالاتکلیف است و این شاید از اینجا نشأت می‌گیرد که شخصیت‌های این رمان آمادگی تغییر را در هر لحظه تا حدودی دارند به طوری که مخاطب نمی‌تواند درباره آنها به یقین برسد.

### ۳-۲ گفتگو

در گفتگوهای داستانی نویسندگان در وجود آدم‌های داستان نفوذ نموده دردها و رنج‌های آنان را بیان می‌کنند. گفتار هر فردی نشان‌دهنده خصوصیات اخلاقی و اجتماعی اوست.

### ۳-۲-۱ زمستان ۶۲

در رمان زمستان ۶۲ فصیح سعی دارد از گفتگو بیشترین بهره را ببرد و از آن به نحو شایسته‌ای استفاده کند. در این گفتگوها شخصیت‌ها جلوه و نمود بیشتری دارند. شخصیت‌های زن داستانی در سخن گفتن طرز خاصی دارند که فصیح به راحتی از آنها عبور نمی‌کند. مریم جزایری به عنوان زن روشنفکر در جامعه جنگ‌زده ایران با دغدغه‌ها و نگرانی‌ها و فشارهای روحی و روانی که با آنها مواجه است در گفتگوهای که درباره اوضاع و احوال جامعه صورت می‌گیرد شرکت نمی‌کند. او بسیار محتاطانه عمل می‌کند مانند فردی که جرأت حرف زدن در چنین شرایطی را ندارد. بیشتر یا در پرده صحبت می‌کند یا سعی می‌کند موضوع بحث را عوض کند. مثلاً در فضایی که همه درباره اوضاع جامعه اظهار نظر می‌کنند او درباره یکی از شخصیت‌های مرد در داستان اظهار نظر می‌کند؛

«مریم جزایری می‌گوید: رسوندید دوستتون رو؟ رفت به کاروانش؟ آره، لابد رفت باز پروژه بریزه. مریم جزایری می‌گوید: پسر خوبیه. اما امیدوارم نمونه اینجا، چون پدرشو درمیان.» (فصیح، ۱۳۶۸: ۹۶ و ۹۷) «مریم شایان با نه چندان حیرت به منصور فرجام نگاه می‌کند. اما با لبخند می‌گوید: خیلی شجاعت دارند. بفرمایید. منصور فرجام می‌گوید: یا خیلی جنون. دکتر یارناصر می‌گوید: به هر حال چیزی بیشتر از شجاعت می‌خواد.» (همان: ۷۹)

نویسنده سعی کرده گاهی تقابل فکری شخصیت‌ها را در گفتگوهایی که بین آنها صورت می‌گیرد نشان دهد: «منصور فرجام لبخند می‌زند به مریم شایان می‌گوید: خانم، خواهش می‌کنم این حرف‌های آقای دکتر را compliment تلقی کنید. من آمده‌ام ایران به خاطر دیدن مادرم... مادرتان کجاست؟ اینجاست؟ - نه، شوشتر... مریم شایان می‌گوید: من مطمئنم ایده و همت شما مقدسه.» (همان: ۷۹ و ۸۰) یکی دیگر از مشخصات عنصر گفتگو در این رمان این است که نویسنده در پرتو گفتگوهای داستانی، بخشی از هویت افراد را نیز برای خواننده برملا می‌سازد که از این قبیل می‌توان به گفتگوی مریم جزایری با جلال آریان هنگامی که تصمیم به ازدواج دارند اشاره کرد. (همان: ۳۹۶)

یکی دیگر از شخصیت‌ها ننه بوشهری است که در صحبت کردن سبک خاص خود را دارد که او را از سایر شخصیت‌های زن در داستان فصیح جدا می‌سازد. طرز صحبت کردن او بیشتر معرف عنوان شغلی او که خدمتکار خانواده جزایری است را نشان می‌دهد. ساده‌لوح بودن او به عنوان مادر یک شهید و اسیر، شخصیت ملموس او را به خواننده تبیین می‌کند: «ننه بوشهری می‌گوید:



الهی جز جیگر بزبن با این سیگارشون. مگه واسه مردم سینه و گلو گذاشتن. الهی رو تخته مرده شورخونه بیفتن با این سیگارشون.» ص ۹۸ ننه بوشهری به صراحت در بحث‌های سیاسی که توسط سایر شخصیت‌های داستان صورت می‌گیرد مشارکت می‌کند و گاه اعتراض خود را به این گونه در چند صحنه در داستان بیان می‌کند: «ننه بوشهری دو تا ظرف ترشی آورده که به دست مریم جزایری می‌دهد. الهی جز جیگر بزبن ... بالاخره هم پدرسگ اینجاها همه رو می‌زنه کن فیکون می‌کنه. من مرده شما زنده. الهی توپ شرمبل بخورن.» (همان: ۱۳۲) یا «الهی جز جیگر بزبن. الهی به حق ابوالفضل رو تخته مرده شورخونه بیفتن...» (همان: ۱۳۵)

اسماعیل فصیح از تمام شخصیت‌های زن در داستان در گفتگوها استفاده کرده است اما گفتگوهایی که صورت گرفته بیشتر حرف‌ها و بحث‌های روزمره است و به جز شخصیت‌هایی که اشاره شد، نکته قابل توجه در گفتگوهای سایر شخصیت‌ها نیست.

### ۳-۲-۲ شب ملخ

مجابی در شب ملخ از آنجا که خود روایت‌کننده داستان در هر پانزده اپیزود سعی کرده برای پیشبرد داستان و پرداخت شخصیت‌ها از عنصر گفتگو به خوبی استفاده کند. به خصوص در گفتگوی اشخاص داستان و گفتار آنها مهارت و تبحر فراوانی دارد زیرا در شب ملخ این نویسنده به علت تحت تأثیرپذیری از فرهنگ غرب، برای متمایز کردن روشنفکر بودن شخصیت‌های داستان، چه در واگویی‌ها و چه در گفتگوها با افراد کاملاً منطبق و هماهنگ با روحیات، ویژگی‌های هر فرد و باورهای اعتقادی آنها عمل می‌کند.

بیشترین گفتگوها مربوط به ناستین (همسر راوی) است. او نماد یک زن متفکر است که البته گاهی به نظر می‌رسد در همه گفتگوهایی که بین اعضای خانواده نویسنده صورت می‌گیرد خط یکسانی دنبال می‌شود. ناستین همواره همراه راوی است و گویا نظرش با همسرش یکسان است. با او در سینما حضور دارد و درباره فیلم‌ها و صحنه‌ها، افراد و حتی جلسه‌های سیاسی، اجتماعی اظهار نظر می‌کند: «عادت کرده‌ایم که در خانواده چهار نفریمان دائم وراجی کنیم...» (مجابی، ۱۳۹)

گاهی بحث‌ها و گفتگوها به قدری مبهم و گنگ است که خواننده سردرگم می‌ماند: ناستین می‌گوید: «این همه زیبایی بین زمین و آسمان را شما با کلمه بازپه‌ایتان کدر می‌کنید. چرا ارزش مملکت را نمی‌شناسید؟ اما نمی‌توانیم خودداری کنیم. بحث از اقتدار در خانواده شروع شده بود. به ظهور قدرت در شهر رسیده بود و به شکل‌های قدرت در جوامع متفاوت. من با حرف زدن به ذهن خودم و داده‌های پریشانش انتظام می‌بخشیدم. ناستین هم بالاخره به دام بحث من و پوپک افتاد و گفت: اشتباه می‌کنی، اقتدار فقط به این شخصیت وابسته نیست، اگر زمینه مساعد برای ظهور یک شخصیت وجود نداشته باشد آن شخصیت هر چقدر که متهور باشد، یا نمی‌آید یا می‌آید و کاری از پیش نمی‌برد.» (همان: ۱۴۰)

نویسنده سعی کرده همواره نگاه منفی و بدبینانه شخصیت‌ها را از طریق گفتارشان منتقل کند: «پوپک گفت: تجربه تاریخی ما این است که در قرون گذشته، شخصیتی متهور و گاهی هم دانا پیدا می‌شده سوار بر اسب جاه طلبی‌هایش، پیش می‌راند، رقبا را کنار می‌زده، خود را به تاج و تخت می‌رسانده؛ اما با تکامل اجتماعات وضع عوض شده، فقط خواست یک سردار، یک خر گردن کافی نبوده، شرایط مساعد هم لازم می‌آمده. در واقع از قرن اخیر افکار عمومی هم به حساب آمده است.» (همان) تحلیل‌های سیاسی و گنگ پوپک درباره جنگ در صفحه ۱۴۲ قابل مشاهده است.

مجابی خود نیز فرد گریزنده از جنگ است و جنگ را عذابی از طرف خدا می‌داند برای کسانی که فسق و فجور می‌کنند. هنگامی که کودکی در یکی از اپیزودها از مادر بزرگش می‌پرسد بمب را عراقی‌ها روی سر ما می‌ریزند، او جواب می‌دهد: «نه بالام، فقط سر اونایی می‌ریزن که فسق و فجور کردن باید تاوان پس بدن.» (همان: ۱۲۱)

سایر زنان در اپیزودهای مختلف از زبان راوی گفتگو می‌کنند که بیانگر مشکلات آنها و اعتراضشان در جامعه جنگ‌زد است که گاهی تمام شدن این اوضاع برای آنها تبدیل به رویا می‌شود: «زن صاحب خانه در خواب غلٹی می‌زند و رویایش را ادامه می‌دهد: مهمانها رفته‌اند، خانه خلوت و تمیز است. داد و قال بچه‌های تهرانی نمی‌آید. خانه مهاجران را در تهران به وضوح می‌بیند. آنها در خانه خودشان هستند. به زن صاحب خانه می‌خندند، می‌گویند: بمب دروغ بود. زن صاحب خانه از اینکه گول خورده است آنقدر ناراحت می‌شود که از خواب می‌پرد. مهمان‌ها گوش تا گوش خوابیده‌اند، در تمام اتاق‌ها و راهروها حتی دم دستشویی.» (همان: ۸۸)

## ۳-۲-۳ سفر به گرای ۲۷۰ درجه

در این رمان تعدد شخصیت‌های زن بسیار کم است. همان طور که قبلا اشاره کردیم شامل مادر، خواهر و مادر دوست راوی است. بنابراین گفتگوی زیادی صورت نگرفته است. فقط در فصل ابتدایی رمان شاهد گفتگوهای قهرمان (راوی) با مادرش و خواهرش (رویا) و مادر دوستش، احمد هستیم. نویسنده سعی کرده در این گفتگوهای اندک روحيات و اخلاقیات شخصیت‌ها را بیرون بکشد و به خواننده نشان دهد.

گفتارها گاهی آمیخته با رفتار و با لحن خاص فرد گوینده است. در لابه‌لای گفتگوهای راوی با مادرش کاملا حس نگرانی و وابستگی آنها را به هم می‌توان دریافت. (هنگامی که قهرمان به خانه آمده و درباره خواهر و برادرش از مادرش می‌پرسد): «مادر قوری را می‌گذارد روی سماور، فتیله را می‌کشد پایین و می‌پرسد: تو کچه نبودن؟ شانه بالا می‌اندازم که ندیدمشان. صدای قل قل سماور به سوت کشداری تبدیل می‌شود. - صبحی پستیچی آمده بود. بالاسرم می‌ایستد. لیوان چای را می‌گذارد کنارم و کاغذی می‌دهد دستم. - مواظب باش نریزی، بلندشو کاپشنت را درآور.» (دهقان، ۷)

نگرانی مادر قهرمان (راوی) هنگامی که دوست راوی (علی) از جبهه می‌آید تا او را با خود ببرد کاملا مشخص است: «مادر با صدای دو رگه خشدار می‌گوید: باز شما دو تا به هم رسیدید؟! خدا به خیر گردونه.» (همان: ۲۰) این نگرانی باعث نشده که نقش پررنگ مادر قهرمان را هنگامی که پدر را راضی می‌کند با جبهه رفتن قهرمان موافقت کند نادیده گرفته شود. گفتگوهایی که صورت می‌گیرد و سرانجام به رضایت می‌انجامد: «مادر مضطرب است، حتی صدای نفس کشیدنش را هم می‌شنوم. همان طور که سرش پایین است، می‌گوید: "ناصر می‌خواد بره." بقیه حرفش را می‌خورد. پدر اخم‌آلود می‌پرسد: "کجا؟" مادر هیچ نمی‌گوید. پدر پاهایش را بیشتر جمع می‌کند... مادر سرش را بلند می‌کند. پدر منتظر جواب است. مادر زیر لب زمزمه می‌کند: "می‌خواد بره جبهه"» (همان: ۱۶)

دهقان از طریق فرآیند گفتگو از این نوع نقش مادران را بسیار پررنگ جلوه داده است و با ایجاد شخصیت‌پردازی مناسب توانسته تشویق جوانان به جنگ را کاملا به مخاطب منتقل کند. نقش مادران در زمان جنگ در واگویی‌های پایانی مار قهرمان با او در پایان فصل اول رمان در نوع خود قابل توجه است: «مادر می‌گوید: نامه بنویس. به ما رحم کن. به مادرت رحم کن. به این بچه‌ها رحم کن. ما را بی‌خبر نذار.» (همان: ۲۹)

نویسنده برای تغییر فضای حاکم بر رمان گاهی از کنش‌هایی که با گفتگو همراه می‌شود که بیشتر گفتگوی راوی با خواهر کوچکش (رویا) صورت می‌گیرد، استفاده می‌کند به طوری که در فضای جبهه راوی را مرور این خاطرات روحیه دوچندان می‌گیرد: «علی می‌گوید: حاج آقا! دوباره که این ماشین دودی رو راه انداختی. مگر نذاشته بودیش کنار؟ رویا مثل برق گرفته‌ها از جا می‌جهد. انگشت کوچکش را روی بینی می‌گذارد می‌گوید: هیسس س. کتک می‌خوری آآ.» (همان: ۲۴)

یا در جایی دیگر: «علی تو درگاهی می‌ایستد و می‌گوید: من باید برم. ننه‌ام تا حالا هم دق کرده. ساعت چهار فردا سر کوچه منتظر باش. رویا سرش را تکان می‌دهد و خودش را لوس می‌کند و می‌گوید: ساعت چهار داداش منو کجا می‌خوای ببری!» (همان: ۲۶) و اوج وابستگی خواهر و برادر در گفتگو کاملا مشخص است: «رویا صدایم می‌زند. برمی‌گردم. مادر لیوان آب را می‌پاشد پشت سرم. رویا می‌دود طرفم. جلو پایش می‌نشینم. دست می‌اندازد دور گردنم و گونه‌هایم را می‌بوسد: داداش زود برگردی-ها.» (همان: ۲۹)

## ۳-۲-۴ شطرنج با ماشین قیامت

بررسی رمان بر مبنای گفتگوهای آن نشان می‌دهد که گفتارهای افراد داستان با شخصیت اصلی زن (گیتی) و دخترش (مهتاب) فقط توسط قهرمان داستان که همان راوی است صورت می‌گیرد. از آنجا که فضای داستان در شهری جنگ‌زده صورت گرفته گفتگوهای بین این اشخاص به خصوص شخصیت‌های زن با توجه به خصوصیات، ویژگی‌ها و رفتارشان که در بخش قبل به آن اشاره کردیم، در نوع گفتار او کاملا مشخص می‌گردد. لحن گفتگوی گیتی کاملا متناسب با روحيات و خلیقیات و رفتار و کنش اوست. مثلا هنگامی که راوی برای بردن غذا به محله آنها می‌رود: «از صدای باز شدن در، خنده در صورت دختر خشکید و با نوعی ترس منتظر حرکت بعدی من شد. خانم! این قابلمه غذا را بیارید. باز نفهمید گفتم خانم! اگر مادرش بود؛ حتما دوباره فحش می‌داد. خیلی آرام و شمرده جواب داد: نمی‌تونم. سن و سال دختر به چهارده و پانزده می‌رسید ولی لحن حرف زدنش به دخترهای هفت هشت ساله می‌خورد. یک جور سادگی مخصوص.» (احمدزاده، ۱۰۷ و ۱۰۸)

از گفتگویی که بین راوی و مهتاب صورت گرفته همچنان که خود راوی اشاره می‌کند مخاطب درمی‌یابد مهتاب دختری ساده و دچار عقب‌ماندگی ذهنی است: «بابا! دختر خانم! اگر غذا می‌خواهین زودتر این قابلمه‌تون رو بیارین! کار دارم. باید برم.

- مامانم پامو بسته. نگاه کن!

- چرا پاتو بسته؟

- نرم بیرون بازی کنم. می‌گه بیرون خونه دیو هست.» (همان: ۱۰۸)

در ادامه این بخش از داستان می‌توانیم نوع گفتار گیتی را به همراه کنش و عکس‌العمل او هنگامی که راوی با دخترش حرف می‌زند، به عنوان زنی بددهان، حراف، فحاش، متردد و شکاک دریافت: «صدای جیغ ناگهانی بود. - مادرسگ! ولش کن! ولش کن! از سر محله به دو می‌آمد. سراسیمه ایستادم. چنان سرعتی داشت که بی اختیار ترسیدم... دختر هاج و واج ایستاده بود. با دو دست دختر را هل داد. - برو تو. خدا از دست تو نجاتم بده! برو تو!» (همان: ۱۰۸ و ۱۰۹)

در بخش تأثیرپذیری نیز از محیط اشاره خواهیم کرد، فضایی که در سیر حوادث داستان باعث می‌شود گیتی و دخترش بر اثر دوستی با سایر افراد داستان در شهر جنگزده نوع کنش و رفتار آنها تحت تأثیر قرار بگیرد: «- گیتی خانم! این پسر داره میره. نمی‌خوای باهاش خداحافظی کنی؟ وقتی گیتی از دور شدنش مطمئن شد، گفت: مادر جواد می‌گه با این بچه بریم پهلوش، تو نخلستون بمونیم. می‌گه بابای جواد که نیستش، خودش تنهاست. نفس راحتی کشیدم. انگار بار بزرگی از دوشم برداشته شده بود. - نمی‌دونم. با این دختر بریم یا نریم؟»

- حتما برو! حتما! اگر چیزی هم احتیاج داشتی بگو تا برات فراهم کنم.

- نه خیلی ممنون. فقط یک سوال داشتم.» (همان: ۳۰۹)

### ۳-۳-۳ قیافه ظاهری

توصیف قیافه ظاهری شخصیت‌های رمان ابزاری است که نویسنده به وسیله آن پلی می‌زند به درون شخصیت و بخشی از روحیات وی را در قیافه ظاهری او ترسیم می‌نماید. نویسنده هر قدر در این امر موفق تر باشد زحمت توصیف خلقیات و روحیات از دوشش برداشته می‌شود.

### ۳-۳-۳-۱ زمستان ۶۲

اسماعیل فصیح در رمان خود در توصیف قیافه ظاهری شخصیت‌های زن به نشان دادن جزئیات کامل توجه دارد. هدف نویسنده در این رمان از این طریق بیشتر بیان بخشی از ویژگی‌های درونی روحی و خلقی شخصیت‌های زن در داستان است به خصوص توجه به رنگ لباس و پوشش شخصیت‌ها بیشتر بیانگر این مسئله است. توصیف قیافه ظاهری مریم جزایری شاهد این نکته است: «او روسری آبی روشن شیکی سرش است که تقریباً با موهای طلایی ولی حال تک و توک خاکستری شده‌اش را می‌پوشاند. پیراهن آستین بلند ساده‌ای هم از ابریشم آبی به تن دارد. با بلوز کامل فیروزه‌ای، در خانه هم حجاب را حفظ کرده اما نه به شکل کامل و شمایل سفت و سخت مومیایی شده در ساختمان چهار طبقه.» (فصیح، ۷۸)

مریم جزایری به عنوان شخصیت متفکر در رمان زمستان ۶۲ پیچیدگی‌های خاص خود را دارد. او بسیار محتاطانه عمل می‌کند و اوضاع و احوال جامعه به گونه‌ای است که به علت شرایط کاری‌اش در مرکز دولتی باید از نظر ظاهر برخلاف باور و اعتقاداتش خود را حفظ کند ولی در خانه و در جمع دوستانش کمی آزادتر است. نویسنده سعی دارد باور واقعی مریم را به خواننده منتقل کند اما هدف نویسنده از بیان رنگ آبی کاملاً منطبق با ویژگی‌های روان‌شناختی این رنگ است. آبی، سمبل الهام، ایثار، صلح و آرامش است. این رنگ را می‌توان به عنوان حفاظ به کار برد. با پوشیدن رنگ آبی خود را در برابر هر نوع اثرات خارجی و انرژی‌های منفی حفاظت کرده و فقط به آن دسته انرژی‌ها اجازه ورود می‌دهند که خود انتخاب کرده‌اند. ((برگرفته از: شی جی وا) هی دashi، ۱۳۷۷)

یکی دیگر از شخصیت‌های این رمان افسر جهانشاهی (مادر لاله) است؛

«یک خانم چاق و بزرگ و محترم هم هست، به اسم افسر جهانشاهی که ساکت با چار و لباس سیاه نشسته که خواهر کوروش شایان است و املاک و دارایی‌های شوهرش مصادره شده و خود مشارالیه چند ماه قبل سخته کرده است.» (فصیح، ۸۰)

توصیف ظاهری افسر جهانشاهی با پوشش سیاه بیانگر حالت روحی او به علت ناراحتی‌ها و نگرانی‌های این شخصیت با وجود بیماری سرطان و یا از دست دادن مال و دارایی‌های همسرش است. نویسنده سعی کرده با بیان این جزئیات حالت روحی و درونی او را به مخاطب منتقل سازد. روانشناسان در بیان مفهوم روانشناختی این رنگ معتقدند رنگ سیاه تیره‌ترین رنگ است و در واقع خود را نفی می‌کند. نماینگر مرز مطلق است که در فراسوی آن زندگی متوقف است. لذا بیانگر فکر پوچی و نابودی است. سیاه نقطه پایانی است که در فراسوی آن چیزی نیست. ((برگرفته از لوشر ( ماکس، ۱۳۷۲: ص ۷۱)

از ویژگی‌های عمده شخصی که رنگ سیاه را در اولویت رنگ‌های انتخابی خود قرار می‌دهد می‌توان بنابر نظر روانشناسان گفت، نوعی اعتراض به وضع موجودی است که در آن وی احساس می‌کند هیچ چیز آن طور که باید و شاید نیست. در برابر سرنوشت خود قد علم می‌کند و یک رفتار غیرعقلانه بروز می‌دهد. مانند لاله: «دختر هیجده ساله خانم جهانشاهی، که او هم لباس سیاه تنش است.» (فصیح، ۸۰)

این ویژگی‌ها کاملاً در مورد این شخصیت صدق می‌کند و رفتار عجولانه او را می‌توان به خودکشی او که در قسمت شخصیت-پردازی از طریق رفتار به آن اشاره کردیم، ارجاع داد.

همسر بیژن جزیری از شخصیت‌هایی که حضور کم‌رنگی در داستان دارد اما نویسنده سعی دارد به متفاوت بودن قشری از زنان را در جامعه جنگ زده به تصویر بکشد که به هیچ وجه به فکر این اوضاع نبودند و حتی بیشتر به فکر خود و مشغول کارهای خود بودند اشاره کند: «این یکی علاوه بر النگوها و گردنبندش، تنها زنی است که من در عمرم دیده‌ام که گوش‌هایش دو جفت سوراخ دارد و دو جفت گوشواره از آنها آویزان شده.» (همان، ۸۶)

مهارت فصیح در وصف جزئیات شخصیت‌ها کاملاً مشخص بود به طوری که مهارت او در وصف قیافه ظاهری شخصیت‌ها و پوشش لباس و رنگ آنها ستودنی است. چنان که در وصف ظاهر ننه بوشهری می‌گوید: «صورت پیر و عبوس و خشکیده و سیاه جنبشی دارد با اندام لاغر و اسکلتنی که توی پیراهن سیاه چرک و گل و گشادی گم است، ننه بوشهری روسری سیاه و جوراب سیاه، و حتی دمپایی سیاه دارد.» (همان، ۷۷)

رنگ سیاه ننه بوشهری شاید بیانگر عزادار بودن او در غم از دست دادن فرزندش در جنگ باشد. اما نویسنده از وصف مادر منصور فرجام هم غافل نبوده: «منصور فرجام هنوز توی سی‌سی‌یو و مادرش هنوز با چادر نماز چیت گلدار کذایی بیرون، یک گوشه کریدر، بست نشسته.» (همان، ۲۳۷) توجه به چادر نماز چیت گلدار منصور فرجام نشانی از نسل قدیمی و سنتی جامعه ایرانی است که نویسنده از آن غافل نبوده است.

### ۳-۲-۳ شب ملخ

با توجه به اینکه جواد مجابی، نویسنده این رمان کمتر در ایران بوده و بیشتر تحت تأثیر فضای غرب قرار گرفته است سعی کرده در بیان توصیف ظاهر شخصیت‌های اصلی زن که همان ناستین (همسرش) و پوپک (خترش) است آنها را کاملاً متفاوت با سایر زنان در جامعه ایرانی نشان دهد و این تمایز را این گونه بیان کند: «ناستین بلوز ژرژت آبی و دامن جیر قهوه‌ایش را پوشید و باز هم آن چکمه‌هایی را به پا کرده بود که شمر هم نمی‌توانست از پایش درآورد.» (مجابی، ۸)

اشاره به بلوز آبی رنگ از نظر مفهوم رنگ‌ها در مورد این شخصیت در این رمان، شاید اشاره به آرامش کامل شخصیت است و به معنای خشنودی از وضعیت و آرامش و رضایت او از این وضع موجود است. (همان طور که اشاره کردیم نویسنده خانواده خود را در جامعه جنگ زده اصلاً متأثر و متعرض نشان نمی‌دهد و آنها را طوری به تصویر می‌کشد که بی‌تفاوت و بی‌اعتنا هستند مگر در صحنه‌هایی از رمان برای نشان دادن تفکر خاص و متفاوت بودن آنها از سایر زنان در جامعه آنها را در بحث‌های سیاسی مشارکت می‌دهد.)

همان طور که قبلاً اشاره کردیم ناستین یکی از شخصیت‌های اصلی در رمان (همسر نویسنده) در همه صحنه‌ها و مکان‌ها و زمان‌هایی که نویسنده اشاره می‌کند همراه اوست. شاید بتوان گفت اشاره به رنگ قهوه‌ای که نویسنده به دامن جیر قهوه‌ای این شخصیت اشاره می‌کند حاکی از نیاز شدید به آسایش جسمی و روحی، فعال بودن، علاقه بسیار زیاد به خانواده در مورد این شخصیت باشد که در روانشناسی رنگ‌ها هم این ویژگی‌ها به اثبات رسیده است و پوشیدن چکمه‌های مثل شمر بیانگر قدرتمند بودن این شخصیت است.

در سایر اپیزودها با توصیف قیافه ظاهری زنان مواجه نمی‌شویم مگر در اپیزود «خدایان در تعطیلات» که نویسنده با توصیف چهره شخصیت زنی در این اپیزود به مرفه و بی‌درد بودن این نوع قشر در جامعه اشاره کرده است: «مامان جگر، آن طرفتر خوابیده بود. یک حجم سه رقی از گوشت و پیه که در بالاترین حد تحمل انسانی نفس نفس می‌زد. تقریباً تمام مرض‌هایی که یک آدم چاق می‌کشد در این هیکل جمع بود اما زورشان به او نمی‌رسید. زن مالخولیایی متحرک بود. چادرش که کنار می‌رفت صورتش عین بادکنک بود و گل و گردنش هم.» (همان، ۹۵)

### ۳-۳-۳ سفر به گرای ۲۷۰ درجه

احمد دهقان در توصیف قیافه ظاهری افراد داستان به خصوص هنگامی که با حس درونی آنها همراه می‌گردد دقت و ظرافت خاصی به خرج داده است. توصیف او از ظاهر و قیافه زنان در داستان که بیشتر مادر قهرمان داستان و مادر رزمنده (دوست قهرمان) است با توجه به شخصیت فردی و جنبه خاصی از وجود این مادران بوده است: «چهره مادر تو چارچوب در قاب می‌شود. پشت سرش شاخه‌های خشکیده و عریان است که از باد می‌لرزد. روسری رنگ رو رفته زرد از زیر چادر زده بیرون و چند لای موی مشکی ریخته روی پیشانی‌اش.» (دهقان، ۶)

قرار گرفتن چهره مادر با روسری رنگ رفته زرد که پشت سرش چند شاخه خشکیده می‌لرزد بیانگر همان حس درونی مادران رزمندگانی است که با رضایت‌مندی و خشنودی فرزندان‌شان را رهسپار جبهه‌های نبرد حق علیه باطل می‌کردند اما از درون نگرانی‌های خاص خود را داشتند که کاملاً طبیعی بود. اما این نگرانی تصمیم این مادران و اراده فرزندان‌شان را سست نکرد. دهقان

در بیان این وصف کاملا متبحرانه عمل کرده است. این نوع نگرانی را به گونه‌ای دیگر با وصف قیافه ظاهری مادر دوست قهرمان بیان می‌شود: «یکی می‌دود و می‌آید. از صدای پا می‌فهمم که فقط یک لنگه کفش تو پایش است. پیر است و نور چراغ تو حیات خانه، نصف صورتش را روشن کرده است.» (همان، ۶) روشن بودن نصف صورت مادر حاکی از این است که قرار است خبر نصفه و نیمه‌ای از دوست قهرمان به مادرش برسد. این توصیف قیافه همراه با حس درونی که همان نگرانی مادر رزمندگان است مطرح گشته است.

نویسنده توصیفی که از ظاهر خواهر قهرمان ارائه می‌دهد سعی دارد دل بستگی قهرمان را به خواهر کوچکش رویا بیان کند: «سلام داداش، زیر لب جواب رویا را می‌دهم. می‌دود و دستش را دور گردنم حلقه می‌کند. صورتش یخ است و گونه‌هایش گل انداخته. دستش را از دور گردنم باز می‌کنم و می‌خواهانمش رو فرش.» (همان، ۷) دست دور کردن خواهر با برادر نشانه حداکثر دل بستگی است و دهقان با توصیف این صحنه دل بستگی آنها را بیان می‌کند.

### ۳-۳-۴ شطرنج با ماشین قیامت

توصیف قیافه ظاهری در این رمان در مورد شخصیت اصلی زن (گیتی) به خوبی با ذکر جزئیات روحی و اخلاقی او وصف گردیده است: «لنگه در چوبی کمی باز شد. شبی از زن، با روسری سیاه و چماق بزرگی در دست نمایان شد.» (احمدزاده، ۲۵) یک زن با سابقه فحشا در یک شهر جنگ زده بی‌دفاع می‌ترسد و چماقش را از دست نمی‌گذارد. همین صحنه بیانگر ناامنی و بی-قانونی شدید از شهر است که احمدزاده به خوبی آن را وصف کرده است. و یا هنگامی که راوی برای مهندس مشخصات زنی که با او برخورد کرده را بیان می‌کند. مهندس گیتی را می‌شناسد و شکل او را این چنین وصف می‌کند: «آن زن چشم‌های سبز درشتی نداشت! راست می‌گفت: زن چشم سبز بود. تو از کجا می‌شناسی‌اش؟ او گیتی‌یه! قبلا که بر و رویی داشت بهش می‌گفتن، گیتی خوشگله! خوب قدیما این زن رو «خانم» صدا می‌کردن.» (احمدزاده، ۹۷)

یا توصیف دختر گیتی هنگامی که راوی با او برخورد می‌کند: «در تاریکی راهرو زن دیگری ایستاده بود. نه یک زن، یک دختر با موهای سیاه که روی شانه‌هایش ریخته بود. می‌خندید. دختر بر و بر مرا نگاه می‌کرد و تند تند پلک می‌زد. در تاریکی، رنگ واقعی لباس کهنه‌ای که از گردن تا نوک پایش را پوشانده معلوم نبود.» (همان، ۱۰۷)

یا توصیفی که از مادر جواد (دوست راوی) به عنوان مادر شهید ارائه می‌دهد: «یعنی اینقدر در فکر بوده‌ام که ننه جواد مرا صدا کرده و من... سنجاق قفلی و مقنعه سیاه عربی‌اش را که باز بود؛ مرا به یاد مادرم می‌انداخت.» (همان، ۱۶۲) با توصیف این صحنه به خوبی بیان می‌کند که مادر راوی هم عرب بوده و یا حداقل مثل زنان عرب لباس می‌پوشیده است.

### ۳-۴ نام

یکی دیگر از شگردهای شخصیت‌پردازی، انتخاب اسم با مسما برای شخصیت‌های داستان است. نویسنده موفق در گزینش نام برای شخصیت‌هایش وسواس و دقت زیادی به خرج می‌دهد زیرا هر نام تا حدود زیادی گویای کنش و رفتار شخصیت‌های داستان است. به عبارت دیگر نام‌ها در داستان‌ها به منزله آینه‌ای هستند که بخش عظیمی از رفتار و کردار شخصیت داستان را منعکس می‌کنند.

### ۳-۴-۱ زمستان ۶۲

در رمان زمستان ۶۲ به خوبی می‌توان ارتباط نام و عنوان و القاب اشخاص با شخصیت آنها را مشاهده کرد. در این رمان از آنجایی که زنان نقش پررنگ و محوری را ایفا می‌کنند، نام چند شخصیت اصلی زن گاهی به صورت نمادین و به منظور هدف خاصی انتخاب شده‌اند. همچنان که قبلا اشاره کردیم شخصیت‌های زن در این رمان عبارتند از: مریم جزایری یا مریم شایان، لاله (نامزد فرهاد)، ننه بوشهری (خدمتکار مریم جزایری)، افسر جهانشاهی (مادر لاله)، فرخنده خانم (خواهر راوی)، مادر منصور فرجامو همسر بیژن جزایری.

مریم جزایری یا مریم شایان اصلی‌ترین شخصیت زن در داستان است. نویسنده در ابتدای داستان او را به عنوان مریم جزایری و در ادامه مریم شایان (شایان نام خانوادگی همسر مریم است که اعدام شده است) به خواننده معرفی می‌کند. گاهی از این شخصیت با نام کوچک و گاهی به همراه نام خانوادگی شایان و جزایری استفاده می‌کند. (ذکر نام خانوادگی به حدی زیاد و گاهی دچار تغییر می‌شود که این ذهنیت را به وجود می‌آورد که با شخصیت جدیدی روبرو هستیم اما پس از گذشت مدتی از روند داستان درمی‌یابیم که همان شخصیت قبلی است.

مریم نام گلی خوشبو و سمبل پاکی است. از نظر مفهوم روانشناختی می‌توان گفت انتخاب آن از طرف نویسنده به این دلیل است که مریم طبیعتا اهل عمل است و کمتر شعار می‌دهد. اما در عین حال پیچیدگی‌های خاص خود را دارد که او را هیچ کس درک نمی‌کند. به علاوه مریم دوست دارد در محیطی قرار بگیرد که با افراد موفق و پیشرو قرار داشته باشد. معلوم نیست این خود مریم

است که باعث می‌شود شخصا در اطراف این گونه افراد قرار بگیرد یا اینکه طبیعت نیروی جذب‌کننده خاصی به مریم بخشیده است که اینگونه افراد را به خود جذب می‌کند.

ننه بوشهری خدمتکار مریم جزایری است که با همین عنوان تا پایان داستان به خواننده معرفی می‌شود. چون وقایع داستان در شهر اهواز روی می‌دهد نویسنده این نسبت را برای او که مادر یک شهید و یک اسیر است، مناسب دیده است. شخصیت دیگر لاله که با همین نام کوچک و گاهی در ابتدای داستان با عنوان نامزد فرهاد مطرح می‌شود. لاله در ادبیات فارسی نماد شهید است. شاید بتوان گفت منصور فرجام به عنوان انسانی ایثارگر که به جای نامزد لاله به جبهه می‌رود زیرا عشق را در چهره لاله دیده و همین تشابه باعث چنین عملی شده است. شاید دلیل استفاده نویسنده از لاله به دلیل زنده کردن نام و یاد شخصیت اصلی داستان، منصور فرجام باشد.

افسر جهانشاهی در ابتدای داستان با نام و نام خانوادگی و در ادامه با نسبت مادر لاله به خواننده معرفی می‌شود. افسر به معنی تاج است و شاید از آنجا که با فوت پدر لاله، مادرش بزرگ و تاج خانواده جهانشاهی می‌شود و از احترام دوچندان برخوردار می‌شود انتخاب گردیده است.

فرخنده خانم همسر دکتر یارناصر (دوست راوی) که از همان ابتدای داستان، نویسنده با نام کوچک فرخنده خانم، سراغش را از دکتر یارناصر می‌گیرد. فرخنده به معنای خجستگی و شادی است و شاید بازگشتش از خارج به ایران و پیش همسرش باعث ایجاد فضای شاد در خانه دکتر یارناصر که قبلا بسیار خلوت و ساکت بوده، باشد.

فرنگیس، شخصیتی که خواننده فقط از طریق راوی که دو بار با نام بردن از او در داستان مطرح می‌شود و حضور و نقش فیزیکی در داستان ندارد.

مادر منصور فرجام، شخصیتی که در شوشتر زندگی می‌کند و به محض اینکه می‌فهمد پسرش در اهواز است خودش را به او می‌رساند، در داستان با همین نسبت مادر منصور فرجام به خواننده معرفی می‌شود. همسر بیژن جزایری، هرچند حضور چندانی در داستان ندارد اما با همین عنوان به خواننده معرفی می‌شود.

### ۳-۴-۲ شب ملخ

با توجه به اینکه جواد مجابی کمتر در ایران بوده و بیشتر تحت تأثیر فضای غرب قرار دارد. در این رمان فقط خانواده راوی را که همسر و دخترش هستند با نام کوچک به خواننده معرفی می‌کند. نام‌هایی که مجابی برای این شخصیت‌ها انتخاب کرده با هدف خاصی بوده است. ناستین همسر راوی همان طور که قبلا اشاره کردیم مانند او تحت تأثیر فرهنگ غرب است و گاهی با خصلت‌های اروپایی یا غربی که از خود بروز می‌دهد می‌توان ارتباط نام او را با شخصیت وجودیش دریافت. علت نام‌گذاری پوپک را نیز می‌توان این گونه بیان کرد که دائم در سفر بوده و در مکان ثابتی پیش پدر و مادرش حضور نداشته است. نام‌های انتخاب شده از سوی نویسنده تا حدود زیادی گویای کنش و رفتار شخصیت‌های داستان است. در سایر اپیزودها نویسنده از نام خاصی یاد نمی‌کند و بیشتر با عنوان‌های زن، مادر، پیرزن، ننه از شخصیت‌های زن در داستانش استفاده می‌کند.

### ۳-۴-۳ سفر به گرای ۲۷۰ درجه

این رمان چون یک رمان جنگی است چندان مجالی برای زنان ندارد. لذا نویسنده در مورد نام زنان فقط به عنوان مادر احمد یا مادر ناصر و خواهر احمد اکتفا کرده است. در این رمان فقط نام خواهر کوچکتر قهرمان به نام رویا صراحتا ذکر شده است. گویا نویسنده رویاهای آینده خود را در نامگذاری این دختر کوچک که به نسل پس از جنگ تعلق دارد متبلور ساخته است، رویایی که در آینده باید پاس‌دارنده دلاورمردی‌های برادرانش باشد.

### ۳-۴-۴ شطرنج با ماشین قیامت

اصلی‌ترین شخصیت زن در این رمان از ابتدای رمان با نام کوچک مطرح می‌شود. گیتی، نام کوچک شخصیت اصلی زن است که در مقابل قهرمان ایفای نقش می‌کند. گیتی به معنای جهان است. نام این شخصیت حاکی از دنیا و جهان متفاوت شخصیت با سایر شخصیت‌های داستان است که همراه با دختر کوچکش مهتاب در شهر جنگ‌زده در محله بدنام زندگی می‌کند. مهتاب به معنی درخشنده، مثل ماه است. دختری که دنیا و جهان مادرش را روشنایی می‌بخشد و وجود او باعث تحول در مادرش می‌شود. بنابراین در این رمان هم می‌توان ارتباط نام را با شخصیت‌ها یافت.

**۳-۵ محیط**

مکان و محیط داستان ظرفی است که نویسنده وقایع را در آن می‌ریزد. به همین جهت فضای کلی داستان متأثر از محیط یا ظرف آن است. از طرفی پردازش شخصیت‌های داستان نیز تحت تأثیر محیط متغیرند. مثلاً زمانی که حادثه در جنوب یا تهران رخ داده با زمانی که عمدتاً دقایقش در جبهه است، متفاوت خواهد بود. ذیلاً تأثیر محیط بر شخصیت‌پردازی رمان‌های مورد بحث بررسی خواهد شد.

**۳-۵-۱ زمستان ۶۲**

زمستان ۶۲ اسماعیل فصیح بیشتر «گزارشی» است از برهه‌ای از زندگی و روابط چند نفر آدم در مقطع خاصی از تاریخ جنگ در کشورمان در شهر اهواز. رویدادها و حوادثی که برای شخصیت‌های زن در داستان اتفاق می‌افتد در این شهر دنبال می‌شود. زنان در این محیط و جامعه جنگ زده از نظر افکار و عقاید دچار تغییر و تحول نمی‌شوند فقط مریم جزایری و لاله به علت شرایط جنگ و اوضاع جامعه دچار جابه‌جایی می‌شوند که به کمک راوی داستان و منصور فرجام به خارج کشور می‌روند: «شاید مریم با تغییرات فعلی گیج شده باشد و بخواهد مسافرتش را به تأخیر بیندازد. شاید هرطور شده بروند. کی به کی است. اه مریم، مریم، سعی نکن، به عقب نگاه نکن، هول نشو. این موضوع به شما مربوط نیست. برو آذر را بردار و برو. چه راز سیاه و بد و زشت و هولناکی باید در لحظه‌های آخر زندگی و اقامت تاریخی خود در این کشور نصیب شود. فردا ساعت ده پروازت از فرودگاه مهرآباد تهران حرکت می‌کند. خودت را به آن پرواز برسان و تا می‌توانی به عقب نگاه نکن و نه با کسی... آن بچه‌های عاشق را هم با خودت ببر.» (فصیح، ۴۱۵)

**۳-۵-۲ شب ملخ**

جواد مجابی کوشیده است در رمان شب ملخ مخاطب را با واقعیت‌های زمان جنگ مواجه سازد. جنگی که در شهرهاست و شخصیت‌های زن در این رمان همسر و دختر راوی (نویسنده) و تعدادی از زنان ناراضی از جنگ در سایر اپیزودهاست. بخش وسیعی از رمان شب ملخ به بیان زمان و مکان‌های بمباران در شهر می‌پردازد و جزئیات بمباران، کنش‌ها و اعتراض شخصیت‌های زن (نوع تفکر و صحبت‌هایشان) را نشان می‌دهد. گویا نویسنده سعی کرده از اوضاع و شرایط جامعه جنگ‌زده استفاده و ناراضی‌تی و اعتراض زنان را به علت تحت تأثیر قرار گرفتن در این محیط و شرایط بداند:

«توبان‌ها شلوغ بود. ماشین‌ها خراب، اعصاب خراب، آدم‌ها درب و داغون، زخم نالید. توی این خانه‌های پر ساس و شپش آدم ذله می‌شود. والله اینها از بمب بدترند. گفتم: چند روزی صبر کن. شاید رفتیم قزوین.» (مجابی، ۵۲ و ۵۳) یا «بمب می‌افتد. یک لحظه خورشید رنگ‌هایش را از روی شهر جمع می‌کند. یک رهگذر: ما نباید اینجا متولد شویم و حالا... زنی به شوهر: تو نباید حالا می‌مردی اینطور. صدایی از دور: ما به شما هشدار داده بودیم، تقصیر خودتان است. صدای زنانه: اگر شرف شما در گروهی پایداری...» (همان، ۹۲)

**۳-۵-۳ سفر به گرای ۲۷۰ درجه**

در این رمان از آنجا که زنان همان مادر و خواهر قهرمان داستان هستند در پشت جبهه حضور دارند. در این فضای پشت جبهه که جامعه جنگ زده را دربرمی‌گیرد، مادر در این محیط پر از تشویش و نگرانی پدر قهرمان را راضی می‌کند که با رفتن قهرمان به جبهه موافقت کند. مادر هرچند نگران اما با رضایت‌مندی تمام او را بدرقه می‌کند؛

«از خانه می‌زنم بیرون. پشت سرم گریه است. گریه است و گریه. راه می‌افتم. انگاری دارم گل لگد می‌کنم. پاهایم سنگین‌اند. انگار بهشان سرب آویخته‌اند... رویا صدایم می‌زند. برمی‌گردم. مادر لیوان آب را می‌پاشد پشت سرم. رویا می‌دود طرفم. جلو پایش می‌نشینم. دست می‌اندازد دور گردنم و گونه‌هایم را می‌بوسد: داداش زود برگردی‌ها...» (دهقان، ۲۹) نقش رویا، خواهر قهرمان داستان از دید نویسنده در فضای جبهه پنهان نمانده است. قهرمان با مرور خاطرات از رویا روحیه دوچندان می‌گیرد. رویا، قهرمان را با محیط و فضای پشت جبهه پیوند می‌زند. مرور خاطرات او در گرماگرم جنگ و شور و هیاهوی جبهه‌ها مجال برای قهرمان ایجاد می‌کند که به خارج از جبهه فکر کند. رویا او را به خانواده و پدر و مادرش متصل می‌کند.

**۳-۵-۴ شطرنج با ماشین قیامت**

شخصیت اصلی زن در این رمان در محیطی واقع شده که شهر محاصره شده و خالی از سکنه است و ما فقط حضور رزمندگان را برای انجام عملیات و مأموریت می‌یابیم. گیتی در این محیط و فضای تشنج آور در مواجهه با رزمندگان بسیار نگران و متردد است اما هنگامی که اطمینان کامل را به دست می‌آورد این اثر و کمک رزمندگان کمی تحول و دگرگونی در این شخصیت ایجاد می‌کند: «پس اشتباه نکرده بودم. ولی یک زن، اینجا چه کار داشت؟ آن هم تو این محله... وسط محاصره یک شهر! تمامی سلول‌های مغزم شروع به فعالیت کردند. حتما بیرون از شهر کسی رو نداره. تو شهر چی! شوهری؟ پسری؟ آگه این طوره؛ پس چرا با این همه خونه خالی توی شهر، باید به این محله بیاد؟ این محله لجن!» (احمدزاده، ۴۲)

در قسمت‌هایی از رمان هنگامی که راوی گیتی را خانم خطاب می‌کند، او بسیار ناراحت می‌شود. به این موضوع در بخش‌های قبل اشاره کردیم. اما در قسمت‌های پایانی راوی گیتی را در این محیط به گونه‌ای می‌یابد که به جای خانم او را مادر خطاب می‌کند و گیتی فراتر از نقش زنی که تنها والده با محبت فرزندش است، حالا به مریم، مادر مسیح تشبیه می‌شود: «آره، خودش بود. همان نقش برجسته حضرت مریم و بچه‌اش. نه، حضرت مریم نبود. کشیش گفت که اون حضرت مریم نیست. اون‌ها می‌تونستن به من کمک کنن. خودشون بودن؛ قدیسینی که می‌تونستن به کمک من بیان. آره، به گردنشون حق داشتم. ولی هر دوشان جای دیگری را نگاه می‌کردند. گیتی بود! آره! گیتی بود که روی دست‌هایش، مهتاب آرمیده بود.» (همان، ۲۹۱)

**۳-۶ توصیف**

توصیف شخصیت در حقیقت پرداختن به خلیقات، اخلاق، روحیات و خصلت‌های انسانی و نفسانی شخصیت است. انسان‌ها هر قدر درونگرتر باشند، خلیقات و روحیات خود را بیشتر مخفی می‌سازند. نویسنده رمان سعی می‌کند از طریق کنش و رفتار، گفتگو، توصیف ظاهر شخصیت از جمله نحوه سخن گفتن، عکس‌العمل‌ها، لباس پوشیدن، حتی نام قهرمان یا شخصیت، خواننده را به درون شخصیت ببرد. هر قدر لایه‌های درونی شخصیت داستان بیشتر واکاوی شود و این واکاوی نامحسوس‌تر باشد نویسنده توفیق بیشتری کسب خواهد کرد تا مخاطب را به شخصیت خویش نزدیکتر و علاقه‌مندتر کند به گونه‌ای که رفتار و اعمال شخصیت برای خواننده چندان غیرمنتظره نباشد و خواننده بتواند با شخصیت داستان خوشحال شود و یا غمگین گردد. از آنجا که توصیف درونی شخصیت‌ها در بخش‌های پیشین (شخصیت‌پردازی از نظر قیافه ظاهری) ذکر شد به منظور پرهیز از تکرار، خوانندگان را به آن بخش ارجاع می‌دهیم.

**۳-۷ جریان سیال ذهن**

از میان چهار رمان مورد بررسی، فقط رمان شب ملخ جواد مجابی را به دلیل تفاوت در نوع شخصیت‌پردازی (چه مرد و چه زن) تغییر زاویه‌های دید، بیان نامناسب حوادث و حضور گاه و بیگاه راوی، متفاوت از سایر رمان‌ها می‌بینیم. همانند داستان‌های جریان سیال ذهن، برای شب ملخ هم نمی‌توان زمان و مکان معینی در نظر گرفت؛ هر چند در سطح ظاهری و در برخورد اولیه با رمان می‌بینیم داستان از اصابت بمب به سه نقطه از جمله پزشکی قانونی و اداره کل سردخانه‌ها شروع می‌شود و مرده‌ها داخل شهر رها می‌شوند. حتی داخل سینما آزادی که مشغول تماشای فیلمی از فیلم‌های جشنواره فیلم هستند. در پی انفجارها در رمان اشاره می‌شود که مردگان هم به سوی خیابان‌ها، ادارات، کارخانه‌ها، بازارها، مرزها و حتی توی خانه‌های مردم پرتاب می‌شوند. (مجابی، ۷) جواد مجابی می‌گوید: دشوار بودن رمان به خاطر مضامین پیچیده‌ای است که ملهم از دنیای پیچیده و دشوار است نه تصنع نویسنده. (مجابی، ۱۳۸۲: ۴۴)

در رمان جریان سیال ذهن همان گونه که از نامش پیداست زمان جاری است و ایستایی و درنگ در سه سطح گذشته، حال و آینده را ندارد. ذهن نویسنده بدون اطلاع و آگاهی مخاطب بین سه سطح زمانی در سیلان است. گرچه گاهی این سیلان به سردرگمی خواننده منجر می‌شود اما با کمی توجه به لایه‌های درونی شب ملخ در هر اپیزود می‌توان دریافت این زمان‌ها و مکان‌های ملموس و عینی، همگی تنها در رویه ظاهری داستان قابل تشخیصند. در این داستان راوی در هر زمان و مکانی که خود در ذهن تصور می‌کند حضور دارد: «بمب می‌آید. از شب عبور می‌کند از سقف اتومبیل، از بدنه و از کف آسفالت هم، ارتعاش بمب تا دوزخ طنین دارد. شب لاغر زرد فام، به گودال بزرگ، به آهن پاره‌های خونین نگاه می‌کند. "هیچ وقت روی آرامش ندیدی عزیزم." شب یرقان گرفته دست دختر لاغر را می‌گیرد و درون آهن پاره‌ای داخل گودال گم می‌شوند.» (مجابی، ۱۳۶۹: ۱۶)

بنابراین می‌توان گفت زمان ذهنی و درونی است و به تبع آن مکان داستان نیز از سطح مکان‌های مألوف و قابل تشخیص فراتر می‌رود و به مکان ذهنی و گاه حتی خیالی بدل می‌شود: «پیرزن که حالا دوباره به سراغ کوبلنش رفته بود و آزرده خاطر و با شماتت گفت: بیا کمک کن این اسب را از دویدن خلاص کنیم. یک عمر است که می‌دود. یک لحظه نمی‌ایستد هر چه نخ‌هایش را



می‌کشم نگاه ده تا دست دیگر کمک می‌کنند که دوباره نخ‌ها محکم‌تر از سابق لای چارخانه‌ها جا بیفتند و این حیوان تندتر از سابق، وحشی‌تر از همیشه بدود.» (همان، ۱۴۹)

#### ۴- نتیجه‌گیری

در بررسی شیوه‌های شخصیت‌پردازی در چهار رمان این نتایج در پایان به دست می‌آید که از دو دیدگاه قابل بررسی‌اند: در این رمان‌ها چه رمان‌هایی که در زمان جنگ نوشته شده چه رمان‌هایی که پس از جنگ نوشته شده‌اند علی‌رغم اینکه محور اصلی داستان‌ها بر شخصیت‌های زن نبوده است، اما می‌توان به طور جدی بسیاری از شیوه‌های شخصیت‌پردازی زنان را در آنها بررسی کرد. این نکته قابل ذکر است که در رمان‌هایی که در زمان جنگ نوشته شده‌اند (زمستان ۶۲ و شب ملخ) بررسی بر مبنای رفتار و کنش شخصیت‌های زن، گفتگوها، توصیف قیافه ظاهری، نام، محیط و جریان سیال ذهن به نسبت بهتر از رمان‌هایی است که پس از جنگ نوشته شده‌اند. در رمان‌هایی که پس از جنگ نوشته شده‌اند به علت کمی شخصیت‌های زن، بررسی شیوه‌های شخصیت‌پردازی کمرنگ‌تر اما نقش زنان پررنگ‌تر است و در عین ملموس بودن، تکراری و کلیشه‌ای نیستند.

بررسی رمان زمستان ۶۲ اسماعیل فصیح و شب ملخ جواد مجابی بر مبنای رفتار، گفتگو، توصیف قیافه ظاهری و محیط، حاکی از این است که رفتارها، کنش‌ها و گفتگوها در شخصیت‌ها و ظرافت‌های آنها نمود پیدا می‌کند و خصوصیات روحی، روانی و رفتاری آنها را نمایان می‌سازد. اما گاهی در زمستان ۶۲ با چندگانگی کنشی برخی شخصیت‌های زن مواجه می‌شویم که در مکان‌های مختلف رفتار متفاوت از خود به نمایش می‌گذارند. بررسی رمان‌ها بر مبنای قیافه ظاهری شخصیت‌ها نشان می‌دهد نویسنده کاملاً این قشر شخصیت‌های زن را می‌شناسد و شخصیت‌های اصلی از جهت ظاهری توصیف می‌شوند؛ زیرا در شرایط و مکان‌های مختلف ظاهرشان تغییر می‌کند. اما محیط نیز در شخصیت‌پردازی شخصیت‌های زن در این رمان تأثیرگذار است. گاهی محیط هم باعث تغییر در شخصیت‌ها می‌شود. هر چند نویسندگان به علت محیط جامعه جنگ‌زده بیشتر، مشکلات و اعتراض به وضع موجود را از زبان شخصیت‌های زن در رمان‌هایشان بیان می‌کنند. از نظر نام در هر دو رمان شخصیت‌ها دارای نام کوچک هستند هر چند در رمان زمستان ۶۲ نویسنده گاهی از نام خانوادگی آنها هم استفاده می‌کند. شخصیت‌پردازی به شیوه جریان سیال ذهن فقط در رمان شب ملخ جواد مجابی قابل بررسی است.

با توجه به اینکه این دو رمان جنگ شهرها را به نمایش می‌گذارند قهرمانان و شخصیت‌های اصلی داستان را زنان تشکیل نمی‌دهند و از نظر نقش اجتماعی زنان به عنوان زبون‌ترین شخصیت‌ها مطرح هستند. در رمان زمستان ۶۲، فصیح هم زن روشنفکر و تحصیل کرده به خواننده معرفی می‌کند هم از مادر شهید و هم از مادری که از آمدن فرزندش به ایران برای خدمت به کشور ناراضی است، سخن گفته است. مریم جزایری به عنوان زن روشنفکر و تحصیل کرده‌ای که در این جامعه معذب است و حتی جایی ندارد؛ ننه بوشهری به عنوان مادر شهید و اسیر به گونه‌ای ترسیم شده که افکار و عقایدش با مادر شهیدی که در ذهن خواننده وجود دارد متفاوت است. در شب ملخ هم زنان از نظر نقش اجتماعی حضور پررنگی ندارند و در حاشیه هستند مگر در چند صحنه که نویسنده اظهار نظر ناستین (همسر راوی) و دخترش پوپک را درباره جنگ بیان می‌کند. جواد مجابی معتقد است زنان، قربانیان اصلی جنگ هستند.

در رمان‌های سفر به گرای ۲۷۰ درجه و شطرنج با ماشین قیامت با فضای کاملاً متفاوت مواجه می‌شویم. فضای داستان کاملاً در صحنه‌های نبرد ترسیم شده بنابراین با تعداد کمی از شخصیت‌های زن مواجه هستیم. احمد دهقان حضور مادران و رزمندگان را در رمان مطرح می‌کند؛ مادرانی که هر لحظه منتظر آمدن فرزندانشان و نگران حال آنها هستند. یا مادر ناصر (راوی) که نقش مهمی را در راضی کردن پدر برای رفتن ناصر به جبهه دارد و در عین اینکه خود نیز نگران است، مراسم بدرقه‌ای از پسرش و دوست رزمنده او به اجرا می‌گذارد تا موجب دلگرمی و حضور آنان در جبهه باشد. نقش خواهر راوی نیز پررنگ نشان داده شده است. رويا خواهر کوچک ناصر که بسیار با او صمیمی و مهربان است؛ به طوری که راوی در صحنه نبرد هم با یاد و خاطرات او آرامش می‌یابد و مقابله با دشمن برایش آسانتر می‌شود.

در رمان شطرنج با ماشین قیامت تنها با تقابل شخصیت زنی به نام گیتی با قهرمان داستان مواجه می‌شویم. گیتی در خرابه‌های شهر ساکن است، زنی حراف و فحاش که راوی در ضمن رساندن غذا با او ملاقات می‌کند. در این رمان مادر شهیدی نیز به تصویر کشیده می‌شود که در شهر محاصره شده در بین دوستان فرزند شهیدش حاضر می‌شود و کنار آنها احساس آرامش می‌کند. به علت کمی شخصیت‌های زن و حضور کمرنگ آنها در رمان، تمام هفت شیوه شخصیت‌پردازی به طور کامل در این رمان‌ها قابل بررسی نیست، اما نویسندگان این دو رمان بر مبنای شخصیت‌پردازی بر اساس رفتار، گفتگو، توصیف قیافه ظاهری و محیط کاملاً موفق بوده‌اند و رفتارها، گفتگو و توصیف قیافه ظاهری آنها کاملاً مطابق با روحیات، خلیقات و کنش و حرکات شخصیت‌هاست.

محیط در رمان شطرنج با ماشین قیامت به گونه‌ای موثر است که از گیتی که در ابتدای رمان به عنوان زنی روسپی و حراف یاد می‌شود به علت قرار گرفتن در شرایطی که رزمندگان در آن واقع شده‌اند، با تأثیر از رفتار و کردار آنها کاملاً متحول شده، تغییر می‌کند. روند خلق چنین زنی بسیار متفاوت از آن چیزی است که در رمان‌های دفاع مقدس دیده‌ایم. به خاطر موفقیت در شیوه‌های شخصیت‌پردازی است که خواننده نقش پررنگ زنان را در این رمان‌ها احساس می‌کند زیرا این زنان کاملاً متناسب با زنان جامعه هستند و با دید واقع‌گرایانه انتخاب شده‌اند.

## منابع و مراجع

### کتاب‌ها

- ۱- احمد زاده، حبیب. شطرنج با ماشین قیامت. تهران: سوره مهر، نهم، ۱۳۸۸.
- ۲- اخوت، احمد. دستور زبان داستان. اصفهان: نشر فردا، اول، ۱۳۷۱.
- ۳- بارونیان، حسن. شخصیت‌پردازی در داستان‌های کوتاه دفاع مقدس. تهران: بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس، اول، ۱۳۸۷.
- ۴- براهنی، رضا. قصه‌نویسی. تهران: البرز، چهارم، ۱۳۸۱.
- ۵- بیشاب، لئونارد. درس‌هایی درباره داستان‌نویسی. تهران: زلال، چهارم، ۱۳۷۸.
- ۶- داد، سیما. فرهنگ اصطلاحات ادبی. تهران: مروارید، سوم، ۱۳۷۸.
- ۷- دهقان، احمد. سفر به گرای ۲۷۰ درجه. تهران: سوره مهر، ۱۳۸۸.
- ۸- سلیمانی، بلقیس. ادبیات دفاع مقدس در یک نگاه. تهران: سروش، ۱۳۷۷.
- ۹- سلیمانی، محسن. تأملی دیگر در باب داستان. حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چهارم، ۱۳۶۸.
- ۱۰- شمیسا، سیروس. انواع ادبی. تهران: میترا، دوم، ۱۳۸۶.
- ۱۱- شی جی وا، هی داشی. همنشینی رنگها، راهنمای خلاقیت در ترکیب رنگ ها، ترجمه فریال دهدشتی شاهرخ و ناصر پورپیرار، تهران: کارنگ، اول، ۱۳۷۷.
- ۱۲- فصیح، اسماعیل. زمستان ۶۲. تهران: سینا، اول، ۱۳۶۸.
- ۱۳- لوشر، ماکس، روانشناسی رنگ ها. ترجمه ویدا آبی زاده، تهران: درس، اول، ۱۳۷۲.
- ۱۴- مجابی، جواد. شب ملخ. تهران: اسپرک، اول، ۱۳۶۹.
- ۱۵- جابی، جواد. در کنار غیب ایستاده‌ام. تهران: قطره، اول، ۱۳۸۲.
- ۱۶- میرصادقی، جمال؛ ذوالقدر، میمنت. واژه نامه هنر داستان نویسی. تهران: مهناز، اول، ۱۳۷۷.
- ۱۷- یونسی، ابراهیم. هنر داستان نویسی. تهران: نگاه، پنجم، ۱۳۶۹.

### مقالات و سایت‌ها

- ۱- حصارکی، المیرا. دنیای این روزهای مجابی. تیرماه ۱۳۸۹، سایت فرهیختگان.
- ۲- رجبی، بهرنگ؛ عامری، رضا. نقد ثریا در اغما و زمستان ۶۲، روزنامه اعتماد، ۱۲ مرداد ۸۸، سایت شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی.
- ۳- عبداللہیان، حمید. شیوه‌های شخصیت‌پردازی. فصلنامه ادبیات داستانی، شماره ۵۴، ۱۳۸۰.
- ۴- گودرزی، محمدرضا. جنگ گریز از دام احساساتی‌گری، نقد رمان سفر به گرای ۲۷۰ درجه. نشریه صبح امروز، ۷۸/۱/۲۱.
- ۵- نصیری، مهدی. همیشه مهره سیاه مات نمی‌شود، نگاهی به رمان شطرنج با ماشین‌قیامت. نشریه قدس، ۸/۷/۱۲.